

پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد دوازدهم

کتابخانه کربلا



آیه الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری
جمعیت از فضلا و دانشمندان



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ
إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

از لغزش‌های افراد با شخصیت (و جوانمرد) چشم‌پوشی کنید، چراکه هیچ
کس از آنها گرفتار لغزش نمی‌شود مگر این‌که دست خدا به دست اوست
و او را بلند می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در کتاب کافی این حدیث را از امام صادق عليه السلام با تفاوتی نقل کرده است (که قاعدتاً از اجدادش از امیرمؤمنان علی عليه السلام دریافت داشت) و ابن قتیبه در عیون الاخبار آن را آورده است و ابن ابی‌الحدید نیز در شرح نهج البلاغه خود آن را با سند خود نقل کرده است و آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).
در کتاب تمام نهج البلاغه در ضمن یکی از وصایای مشروح امیر مؤمنان ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۴).

شرح و تفسیر

چشم پوشی از لغزش جوانمردان

امام علیؑ در این کلمه حکمت آمیز به لغزش هایی اشاره دارد که گاه از اشخاص با شخصیت سر می زند و همگان را توصیه می کند از آن چشم بپوشند. می فرماید: «از لغزش های افراد با شخصیت (و) جوانمرد چشم پوشی کنید، چرا که هیچ کس از آنها گرفتار لغزش نمی شود مگر این که دست خدا به دست اوست و او را بلند می کند»؛ (أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمُ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ).

«اقیلوا» از ماده «اقاله» در اصل به معنای باز پس گرفتن معامله در جایی است که خریدار، پشیمان می شود، سپس به هر نوع چشم پوشی اطلاق شده است. «مروءات» جمع «مروءه» به معنای شخصیت و جوانمردی است. «عثرات» جمع «عثره» به معنای لغزش و خطاست.

روشن است که هر انسانی - به جز معصومان علیهم السلام - در زندگی خود گرفتار لغزش یا لغزش هایی می شوند. اگر آنها افراد با شخصیت و نیکوکاری باشند باید به موجب حسن اعمال و رفتارشان از این لغزش ها چشم پوشی کرد؛ هر گونه نقل آن برای دیگران یا سرزنش یا بزر نمایی کاری است خطا و بر خلاف انصاف و جوانمردی، زیرا خدا هم مدافع این گونه افراد است. امام می فرماید: هرگاه یکی از این افراد نیکوکار و با شخصیت به زمین بخورند خداوند فوراً وی

را از زمین بلند می‌کند و اجازه نمی‌دهد آبروی او برود.

از این جمله حکمت آمیز دو نتیجه می‌توان گرفت: نتیجه اول که در متن جمله آمده این است که لغزش‌های نیکوکاران و افراد پاک و با تقوا را باید نادیده گرفت و حسن ظن به آنها را نباید با این لغزش‌ها به سوء ظن مبدل کرد. این همان چیزی است که در روایت معروف که به صورت ضرب المثل در آمده می‌خوانیم: «الْجَوَادُ قَدْ يَكْبُؤُ» یا «قَدْ يَكْبُؤُ الْجَوَادُ» (اسب ارزشمند و کارآمد گاه ممکن است گرفتار لغزشی شود) و در بعضی از عبارات این جمله به آن افزوده شده که «الضَّارِمُ قَدْ يَنْبُؤُ؛ شمشیر برنده نیز گاهی کارگر نمی‌شود».

نتیجه دومی که می‌توانیم از آن بگیریم این است که اگر راه تقوا و نیکوکاری و جوانمردی را پیش گیریم خداوند به هنگام لغزش‌ها ما را تنها نمی‌گذارد و دست ما را می‌گیرد و از زمین بلند می‌کند و آبروی ما را حفظ می‌نماید.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قُرِنَتْ الْهَيْبَةُ بِالْخَيِّبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ،
فَإِنْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.

امام علیؑ فرمود:

ترس (نابجا) با ناامیدی مقرون است و کمرویی با محرومیت همراه، فرصت‌ها
همچون ابر در گذرند؛ از این رو، فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید
(و پیش از آنکه از دست برود، از آن استفاده کنید).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمعی از دانشمندان اسلامی این حدیث را پیش از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله ابن عبد
ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲)
در تحف العقول البته با تفاوتی. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای معروف به خطبة الوسيلة با
تفاوت‌هایی نقل کرده است که با این جمله شروع می‌شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَسْأَلَ
وُجُودَهُ». (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).

شرح و تفسیر

نتیجه ترس و کم‌رویی

امام علیؑ در این سخن پرمعنای خود به سه نکته مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «ترس (نابجا) با ناامیدی مقرون است»؛ (قُرِنَتْ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ).

بدون شک ترس از عوامل و اشیای خطرناک، حالتی است که خداوند در انسان برای حفظ او آفریده است. هنگامی که حادثه خطرناکی رخ می‌دهد یا موجود خطرناکی به انسان حمله می‌کند و خود را قادر بر دفاع نمی‌بیند ترس بر او غالب می‌شود و خود را به سرعت از صحنه دور می‌سازد این‌گونه ترس منطقی و موهبت الهی برای حفظ انسان از خطرات است. هرگاه سیلاب عظیمی حرکت کند و انسان خود را در مسیر آن ببیند و بترسد و با سرعت خود را کنار بکشد چه کسی می‌گوید این صفت مذموم است؟ ترس بجا سپری است در برابر این‌گونه حوادث.

ولی ترس نابجا که ناشی از توهم یا ضعف نفس یا عدم مقاومت در مقابل مشکلات باشد به یقین مذموم و نکوهیده است و این‌گونه ترس هاست که انسان را از رسیدن به مقاصد عالیه باز می‌دارد. به همین دلیل از قدیم گفته‌اند: شجاعان اند که به موفقیت‌های بزرگ دست می‌یابند.

شاعر می‌گوید:

مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ مَاتَ هَمًّا وَنَالَ بِاللَّذَّةِ الْجَسُورُ

«کسی که ملاحظه سخنان این و آن کند (و از آن بترسد) از غصه می میرد؛ ولی افراد جسور و شجاع به لذات و کامیابی ها می رسند».

واژه «هیبه» گاه به معنای شکوه و جلال آمده که موجب خوف دیگران می شود و گاه به معنای ترس است و در جمله بالا معنای دوم اراده شده است آن هم ترس بیجا، و واژه «خبیثه» به معنای خسران و شکست و ناکامی و محرومیت است و این دو همواره با هم قرین اند و به این ترتیب امام می خواهد پیروان خود را به شجاعت در تمام امور دعوت کند.

در جمله کوتاه و پرمعنای دوم می فرماید: «کم رویی با محرومیت همراه است»؛ (وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ).

حیاء مانند هیبت دو معنای باارزش و ضد ارزش دارد؛ حیای ارزشمند آن است که انسان از هر کار زشت و گناه و آنچه مخالف عقل و شرع است بپرهیزد و حیای ضد ارزش آن است که انسان از فراگرفتن علوم و دانش ها و یا سؤال کردن از چیزهایی که نمی داند یا احقاق حق در نزد قاضی و جز او اجتناب کند، همان چیزی که در عرف، از آن به کم رویی ناشی از ضعف نفس تعبیر می شود. منظور امام علیه السلام در گفتار بالا همان معنای دوم است که انسان را گرفتار محرومیت ها می سازد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْحَيَاءُ حَيَاءٌ اِنْ حَيَاءٌ عَقْلٍ وَحَيَاءٌ حُمْقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَحَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ؛ شرم و حیا دو گونه است حیای عاقلانه و حیای احمقانه؛ حیای عاقلانه از علم سرچشمه می گیرد و حیای احمقانه از جهل»^۱.

در حدیثی نیز از امام صادق آمده است که فرمود: «الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ ضَعْفٌ وَمِنْهُ قُوَّةٌ وَإِسْلَامٌ وَإِيمَانٌ؛ حیا بر دو گونه است قسمی از آن ضعف

و ناتوانی و قسمی دیگر، قوت و اسلام و ایمان است.^۱
 در حدیث دیگری در غررالحکم از علی علیه السلام آمده است: «مَنِ اسْتَحْيَى مِنْ قَوْلِ
 الْحَقِّ فَهُوَ أَحْمَقُّ؛ کسی از گفتن حق شرم کند احمق است».^۲
 بعضی از علما در تعریف حیا چنین گفته‌اند: «حیا ملکه‌ای نفسانی است که
 سبب انقباض و خودداری نفس از انجام کارهای قبیح و انزجار از اعمال خلاف
 آداب به سبب ترس از ملامت می‌شود». البته این همان حیای ممدوح و باارزش
 است.

در تفسیر حیای مذموم گفته‌اند: «همان انقباض نفس و خودداری از انجام
 کارهایی است که قبیح نیست، بلکه لازم است انسان بر اثر کم‌رویی آن را ترک
 می‌کند».^۳

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره می‌خوانیم: «مَنْ رَقَّ وَجْهَهُ رَقَّ عِلْمُهُ؛
 افراد کم‌رو کم دانش‌اند».^۴

آن‌گاه امام در سومین جمله حکمت‌آمیز به اهمیّت استفاده از فرصت‌ها
 پرداخته می‌فرماید: «فرصت‌ها همچون ابر در گذرند، از این‌رو فرصت‌های نیک
 را غنیمت بشمارید (و پیش از آن که از دست برود از آنها استفاده کنید)؛
 (وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ^۵، فَأَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ).

منظور از فرصت، آماده شدن کامل اسباب کار خوب است مثل این‌که تمام
 مقدمات جهت تحصیل علم برای کسی فراهم گردد؛ هم تن سالم دارد، هم

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۲.

۲. غررالحکم، ح ۹۸۸.

۳. سفینه البحار، ماده حیا.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳.

۵. «السحاب» به گفته لسان العرب جمع «سحابة» به معنای ابر است و جمع الجمع آن «سُحُب» بر وزن «كُتُب» است.

هوش و استعداد، هم استاد لایقی آماده تدریس او و هم فضای آموزشی خوبی در اختیار اوست که در عرف نام آن را فرصت می‌گذارند و از آنجایی که فرصت‌ها ترکیبی از عوامل متعددی است و هر کدام از این عوامل ممکن است بر اثر تغییراتی زایل شود از این رو فرصت‌ها زودگذرند.

لذا در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفُوتِ بِطَبِئَةِ الْعُودِ؛ فرصت با سرعت از دست می‌رود و به زحمت به دست می‌آید».^۱ به همین دلیل روایات فراوانی در باب «اغتنام فرصت» آمده است و به ما دستور داده‌اند فرصت‌ها را غنیمت بشمریم، چرا که ترک آن اندوه‌بار است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه در ضمن وصایایی که به فرزند دلبندش امام مجتبی علیه السلام می‌کند می‌فرماید: «بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً؛ به سراغ استفاده از فرصت برو (پیش از آنکه از دست برود و) مایه اندوه گردد». به هر حال تمام مواهب الهی که در دنیا نصیب انسان می‌شود فرصت‌های زودگذرند؛ جوانی، تندرستی، امنیت، آمادگی روح و فکر، بلکه عمر و حیات انسان همگی فرصت‌های زودگذری هستند که اگر آنها را غنیمت نشمریم و بهره کافی نگیریم نتیجه‌ای اندوه‌بار خواهد داشت.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی اسباب، جمع داری و کاری نمی‌کنی
چوگان حکم در کف و گویی نمی‌زنی بازِ ظفر به دست و شکاری نمی‌کنی
ترسم کزین چمن نبری آستین گل کز گلشنش تحمل خاری نمی‌کنی

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَجَبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السُّرَى.

امام علیؑ فرمود:

ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) و الا (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هر چند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد.^۱

سید رضی در ادامه این سخن می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود در حوادث سنه ۲۳ آن را ضمن خطبه‌ای از امام نقل کرده است و از هری در کتاب تهذیب اللغة نیز آن را آورده است. مورخان نوشته‌اند این سخن جزء خطبه ۷۴ بوده است که امام در روز شوری بعد از مرگ عمر و اجتماع شش نفر برای انتخاب خلیفه فرموده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۳۳).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن خطبه ۳۸ (طبق شمارش همان کتاب) نقل می‌کند. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۹۷). در بعضی از نقل‌ها آمده است که امیر مؤمنان علیؑ این سخن را درباره ماجرای سقیفه فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۲۵۲).

امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ وَمَعْنَاهُ أَنَّا إِن لَّمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَدْلَاءُ وَذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجْزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا).

شرح و تفسیر

اگر حق ما را بگیرند...

این جمله حکمت‌آمیز خواه مقارن ایام سقیفه گفته شده باشد یا در شورای شش نفره عمر برای انتخاب خلیفه پس از او، اشاره به مسئله خلافت دارد که حق مسلم اهل بیت و امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. می‌فرماید: «ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) وگرنه (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هرچند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد؛ **وَقَالَ علیه السلام: لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السَّرِيُّ.**

با توجه به این که «اعجاز» جمع «عَجَز» به معنای پشت و «سری» به معنای سیر شبانه است مفسران در این که منظور از این تشبیه چیست، احتمالاتی داده‌اند: مرحوم سید رضی می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی‌مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می‌شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ وَمَعْنَاهُ أَنَّا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنَا أَذْلَاءَ وَذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجَزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا).

تفسیر دیگر اینکه منظور این است اگر حق ما را به ما ندهند به زحمت

و مشقت فراوان خواهیم افتاد همان‌گونه که شخص ردیف دوم به هنگام سوار شدن بر شتر چنین حالی را خواهد داشت.

تفسیر سوم این‌که اگر ما به حقمان نرسیم مخالفان ما برای مدتی طولانی ما را به عقب خواهند انداخت و ما هم طبق فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صبر می‌کنیم و برای گرفتن حق خویش دست به شمشیر نخواهیم برد.

این احتمال نیز بعید نیست که هر سه تفسیر در مفهوم کلام امام جمع باشد به این معنا که اگر ما را از حق خود محروم سازند هم ما را به خواری می‌کشاند و هم به زحمت و مشقت می‌افکنند و هم مدت طولانی ما را از حقمان محروم می‌دارند و به فرمان پیغمبر اکرم ناچاریم صبر کنیم.

هر یک از این تفسیرهای سه‌گانه را انتخاب کنیم اشاره به این نکته است که مخالفان ما افراد بی‌رحمی هستند که تنها به غصب حق ما قناعت نمی‌کنند، بلکه اصرار دارند ما را به ذلت و زحمت بیفکنند و هرچه بیشتر رسیدن ما را به حقمان تأخیر بیندازند، همان‌گونه که تاریخ این واقعیت را نشان داد که دشمنان امام هفتاد سال بر فراز تمام منابر در سراسر جهان اسلام آن حضرت را لعن می‌کردند و فرزندان او را در کربلا به خاک و خون کشیدند و خاندان او را به اسارت کشاندند و آنچه از دستشان بر می‌آمد از ظلم و ستم بود روا داشتند ولی آنها صبر کردند، تا این شب تاریک و سیاه و ظلمانی برطرف شود و البته باور ما این است که پایان این شب سیاه و ظلمانی همان ظهور مهدی موعود خواهد بود که در آن زمان حق به صاحب حق می‌رسد و جهان دگرگون می‌شود و عالم دیگری جای این عالم ظلمانی را خواهد گرفت.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کند سازد
نَسَبِش به او سرعت نخواهد بخشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن اثیر در کتاب نهاییه همین کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد آن را از جای دیگری گرفته است و نیز ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و آمدی در غررالحکم آن را از علی عليه السلام نقل کرده‌اند در حالی که فخر رازی در تفسیر خود آن را (ذیل آیه ۸۱ سوره بقره) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده (و این دو منافاتی با هم ندارد، زیرا امیر مؤمنان باب مدینه علم النبی است و علوم زیادی را از پیامبر فرا گرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

قابل توجه این‌که مرحوم سید رضی در حکمت ۳۸۹ عین این جمله را آورده و نسخه دیگری با کمی تفاوت برای آن ذکر کرده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز را نیز در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۹).

شرح و تفسیر

مرد عمل باش!

امام علیه السلام در این سخن پربار و حکمت‌آمیز به اهمیت عمل صالح و نیک در سرنوشت انسان اشاره دارد و تلویحاً کسانی را که بر نسب خود تکیه می‌کنند در خطا می‌شمرد و می‌فرماید: «کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کند سازد نَسَبِش به او سرعت نخواهد بخشید»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ). قرآن مجید و روایات اسلامی در جای جای خود بر فرهنگ عمل تکیه کرده است و آن را مقدم بر هر چیز می‌شمرد و این آیه شریفه قرآنی که به صورت شعار برای مسلمانان در آمده شاهد این گفتار است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱.

درست است که نسب عالی یکی از مزایای اجتماعی افراد محسوب می‌شود ولی در واقع جنبه تشریفاتی دارد؛ آنچه به حقیقت و واقعیت مقرون است اعمال خود انسان است و بسیار دیده‌ایم افرادی که از خانواده‌های پایین بودند به سبب جد و جهد و تلاش و کوشش به مقامات عالی رسیده‌اند در حالی که افراد دیگری با نسب‌های عالی بر اثر سستی و تنبلی خوار و بی‌مقدار شدند. از آنچه گفتیم روشن می‌شود که عمل در اینجا - بر خلاف آنچه ابن ابی‌الحدید نگاشته - به معنای عبادت نیست بلکه هرگونه عمل مثبت معنوی

۱. حجرات، آیه ۱۳.

و مادی را شامل می‌شود.

در حدیث معروف و مشروحی این حقیقت در لباس دیگری از امام سجاد نقل شده است و خلاصه حدیث چنین است که «اصمعی» می‌گوید: شبی در مکه بودم که شبی مهتابی بود هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می‌کردم صدای زیبا و غم‌انگیزی گوش مرا نوازش داد. به دنبال صاحب صدا می‌گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود. دست در پرده خانه کعبه افکنده و با جمله‌های پرمعنا و تکان دهنده‌ای با خدا مناجات می‌کند. مناجات او مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. آن قدر ادامه داد و گفت و گفت که مدهوش شد و به روی زمین افتاد. نزدیک رفتم و سرش را به دامن گرفتم و به صورتش خیره شدم دیدم امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. سخت به حال او گریستم. قطره اشکم بر صورتش افتاد و به هوش آمد و فرمود: «مَنْ الَّذِي أَشْعَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَوْلَايَ؛ کیست که مرا از یاد مولایم به خود مشغول داشته» عرض کردم: «اصمعی» هستم ای سید و مولای من این چه گریه و چه زاری است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی. مگر خدا در مورد شما نفرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ امام برخاست و نشست و فرمود: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَادًا قُرَشِيًّا؛ هیهات هیهات خداوند بهشت را برای مطیعان و نیکوکاران آفریده، هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده، هرچند فرد بزرگی از قریش باشد مگر این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: هنگامی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد نسب‌ها به درد نمی‌خورد و کسی از آن سؤال نمی‌کند»^۲.

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. بحر المحبة غزالی، ص ۴۱-۴۴ (با تلخیص). علاقه‌مندان می‌توانند برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه،

ج ۱۴، ذیل آیه ۱۰۱ سوره «مؤمنون» مراجعه کنند.

شبهه همین داستان در بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه ۸۱، از طاووس یمانی نقل شده است.

تنها مسئله معاد و نجات یوم‌القیامة نیست که نسب‌ها در آن تأثیری ندارد بلکه در گرو اعمال آدمی است، در دنیا نیز افرادی را می‌شناسیم که از نسب‌های برجسته‌ای برخوردار بودند؛ اما بر اثر سستی و تنبلی عقب ماندند و راه به جایی نبردند و افرادی را سراغ داریم که از نظر نسب از یک خانواده به ظاهر پایین اجتماعی بودند؛ ولی لیاقت و کاردانی و تلاش و کوشش آنها را به مقامات بالا رساند.

سعدی حال این دو گروه را در شعر خود به خوبی سروده است و می‌گوید:
 وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هرکس از گوشه‌ای فرا رفتند
 روستا زادگان دانشمند به وزیری پادشا رفتند
 پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند
 در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ما در روایات اسلامی درباره فضیلت سادات و فرزندان پیامبر مطالب زیادی داریم و در نامه مالک اشتر، علی علیه السلام به او توصیه می‌کند که فرماندهان لشکرش را از خانواده‌های اصیل برگزیند (ثُمَّ الصِّقِّ بِدَوَى الْأَحْسَابِ ...) و در دستورات مربوط به انتخاب همسر نیز آمده است که همسران خود را از خانواده‌های اصیل برگزینید و اینها نشان می‌دهد که نسب و اصالت خانوادگی نیز مؤثر است.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که منظور امام از نسب، نسب‌های تشریفاتی دنیوی است که فلان کس شاهزاده است یا پدرانش از مالکان بزرگ و ثروتمندان معروف شهر بوده‌اند؛ و اما نسب‌های معنوی که بر اساس ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بنا شده به یقین مؤثر و در عین حال باز هم اصالت با عمل است و این‌گونه نسب‌ها نیز در درجات بعد قرار دارد.

به همین دلیل افرادی از خانواده‌های اصیل بوده‌اند، همچون فرزندان نوح و جعفر کذاب که بر اثر سوء عمل به اشقیای پیوستند و برعکس افرادی از خانواده‌های فاسد بودند که بر اثر حسن عمل در صف سعدا جای گرفتند.

در حدیثی در حالات «سعد بن عبدالملک» که از خاندان بنی‌امیه بود آمده است که نزد امام باقر علیه السلام آمد و همچون زنان مصیبت‌زده گریه و ناله می‌کرد. امام علیه السلام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: چگونه نگریم در حالی که من از همان طایفه‌ای هستم که به عنوان شجرهٔ ملعونه در قرآن از آنها نام برده شده! امام علیه السلام فرمود: تو از آنها نیستی؛ گرچه از بنی‌امیه‌ای؛ ولی از ما اهل بیتی. آیا این آیه را نشنیدی که خداوند از زبان ابراهیم در قرآن فرموده: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ آن کس که از من پیروی کند او از من (و از خانوادهٔ من) است. (از این رو سعد را به موجب اعمال نیکش سعد الخیر می‌نامیدند).^۱



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.

امام علیؑ فرمود:

از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن
و تسلی دادن به افراد غمگین است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این سخن حکمت‌آمیز را ابو حیان توحیدی که پیش از سید رضی می‌زیسته در البصائر و الذخائر و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم، سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص آورده است. با توجه به اینکه ابن جوزی در کتاب خود تصریح می‌کند این کلمات را که با سندهای معتبری نزد من ثابت شده در کتاب خود آورده‌ام، نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این جمله‌های حکمت‌آمیز در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸).

شرح و تفسیر کفّارهٔ گناهان بزرگ

امام علیؑ در این سخن نورانی اش اشاره به بعضی از کفارات گناهان بزرگ می‌کند؛ کفاره‌ای که می‌تواند آن گناه را جبران نماید. می‌فرماید: «از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن و تسلی دادن به افراد غمگین است»؛ (مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ). «ملهوف» معنای وسیعی دارد که هر فرد مظلوم و بیچاره‌ای را شامل می‌شود؛ خواه بیمار باشد یا گرفتار طلبکار و یا فقیر نادار و یا زندانی بی‌گناه. کسی که به کمک این‌گونه افراد بشتابد می‌تواند عفو الهی را در برابر گناهی که انجام داده به خود متوجه سازد.

«مکروب» به هر شخص غمگین گفته می‌شود؛ خواه غم او در مصیبت عزیزش باشد یا غم بیماری یا فقر یا شکست در امر تجارت و یا هر غم دیگر. «تنفیس» همان زدودن غم است. در جایی که ممکن است عامل غم برطرف شود زدودنش از این طریق خواهد بود؛ مانند زدودن فقر از طریق کمک مالی و آنجا که نمی‌توان عامل آن را برطرف کرد می‌توان از طریق تسلی دادن، غم و اندوه را سبک نمود مانند کسی که عزیزش را از دست داده با تسلیت گفتن و دلداری دادن به وسیلهٔ دوستان، غم و اندوهش کاهش می‌یابد یا برطرف می‌شود. اینها همه مصداق تنفیس است.

در یک جمله کمک‌های مردمی در اسلام به هر شکل و به هر صورت اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ هم موجب برکت در زندگی و هم سبب برطرف شدن بلاها و هم کفاره گناهان است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این سخن حکمت‌آمیز با اضافاتی آمده است. می‌فرماید: «مِنْ كَفَارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، إِقْرَاءُ الضُّيُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْفَضَائِلِ اصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ، وَبَثُّ الْمَعْرُوفِ؛ از جمله کفارات گناهان بزرگ کمک به مظلوم و از برترین فضایل اخلاقی برطرف ساختن غم اندوهگین و پذیرایی از مهمانان و از افضل فضایل، نیکی کردن و نشر کارهای پسندیده است»^۱.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «مَنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا نَفَسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ كُرْبَةً وَاحِدَةً فِي الدُّنْيَا وَثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً عِنْدَ كُرْبَةِ الْعُظْمَى قَالَ حَيْثُ يَتَشَاغَلُ النَّاسُ بِأَنْفُسِهِمْ؛ کسی که انسان باایمانی را یاری دهد خداوند متعال هفتاد و سه اندوه را از او زایل می‌کند؛ یکی در دنیا و هفتاد و دو اندوه به هنگام اندوه بزرگ (در قیامت) در آنجا که همه مردم مشغول به خویشند»^۲.

کفاره - چنان‌که از نامش پیداست - چیزی است که امر دیگری را می‌پوشاند. در روایات اسلامی امور زیادی به عنوان کفاره گناه ذکر شده است؛ از جمله: فقر، بیماری، ترس از حاکم ظالم، خسارات مالی، غم و اندوه، ترس و وحشت، سجده‌های طولانی، انجام حج و عمره، زیارت قبور معصومان علیهم السلام مخصوصاً زیارت امام حسین علیه السلام و صلوات بر محمد و آل محمد.^۳

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۲.

۳. برای آگاهی از روایات مربوط به این موضوع می‌توانید به میزان الحکمه، ح ۶۶۶۱-۶۶۹۹ (باب مکفرات الذنوب) مراجعه نمایید.

این سخن را با کلامی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا؛ کسی که توانایی ندارد کفاره‌ای برای گناهان خود فراهم سازد فراوان بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد که گناهان را نابود می‌کند».^۱

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ
وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَأَحْذَرُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! هنگامی که می بینی پروردگارت نعمت هایش را پی در پی بر تو می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی از او بترس (مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را آمدی در غرر الحکم با تفاوتی آورده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است و همچنین ابن جوزی در تذکرة الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز ضمن کلام مبسوطی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شخص نیازمندی فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۵۶).

شرح و تفسیر

از مهلت الهی بترس

امام علیؑ در این سخن حکمت آمیزش به گنهکاران مغرور هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «ای فرزند آدم! هنگامی که می‌بینی پروردگارت نعمت‌هایش را پی در پی بر تو می‌فرستد در حالی که تو معصیت او را می‌کنی از او بترس (مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد)»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاخْذِرْهُ).

گنهکاران سه دسته‌اند: گروهی آلودگی کمی دارند و یا اعمال نیک بسیار توأم با صفای دل. خداوند این گروه را در همین جهان گرفتار مجازات‌هایی می‌کند تا پاک شوند و پاک از جهان بروند.

گروه دیگری گناهان سنگین‌تر و مجازات بیشتری دارند که خداوند به آنها فرمان توبه داده و اگر توبه نکنند در آخرت گرفتارند.

گروه سوم هستند که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده‌اند خداوند آنها را در همین دنیا گرفتار عذاب استدراج می‌کند. منظور از عذاب استدراجی این است که لطف و رحمت خود را از آنها می‌گیرد و توفیق را از آنها سلب می‌کند، میدان را برای آنها باز می‌گذارد، بلکه هر روز نعمت بیشتری به آنها می‌دهد تا پشت آنها از بار گناه سنگین گردد. ناگهان مجازات سنگین و دردناکی به سراغشان می‌آید و آنها را در هم می‌کوبد و به یقین مجازات در این حالت که

در ناز و نعمت به سر می‌برند بسیار دردناک‌تر است. این درست به آن می‌ماند که شخصی ساعت به ساعت از شاخه‌های درختی بالا برود و هنگامی که به انتهای آن برسد ناگهان تعادل خود را از دست بدهد و فرو افتد و تمام استخوان‌هایش در هم بشکند.

قرآن مجید بارها به عذاب استدراجی اشاره می‌فرماید؛ درباره گروهی از امت‌های پیشین می‌گوید: ما آنها را گرفتار رنج و ناراحتی ساختیم شاید بیدار شوند و تسلیم گردند... «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ هنگامی که آنچه را به آنها تذکر داده شده بود به فراموشی سپردند درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و به آن دل بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) و در این هنگام همگی مایوس شدند.^۱

در سوره اعراف آیه ۱۸۲ و ۱۸۳ نیز می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»؛ و آنها که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد * و به آنها مهلت می‌دهیم (تا مجازاتشان دردناک‌تر باشد) زیرا تدبیر من قوی (و حساب‌شده) است».

در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمَةٍ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتَمَادَىٰ بِهَا؛ هنگامی که خداوند نیکی بندگی را بخواهد، به هنگامی که گناهی انجام می‌دهد او را گوشمالی می‌دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که بدی برای بنده‌ای (بر اثر اعمالش بخواهد) هنگامی که گناهی

می‌کند نعمتی به او می‌بخشد تا استغفار را فراموش کند و به کار خود ادامه دهد و این همان چیزی است که خداوند متعال می‌فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» بِالنَّعَمِ عِنْدَ الْمُعَاصِي؛ ما آنها را تدریجا از آنجا که نمی‌دانند (به سوی عذاب) می‌بریم با بخشیدن نعمت به هنگام گناه.^۱

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که کار خداوند هدایت و بیدار ساختن است نه غافل کردن و گرفتار نمودن. در پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه داشت که توفیقات الهی بر اثر لیاقت‌هاست؛ گاه افرادی چنان مست و مغرور و سرکش می‌شوند که هرگونه شایستگی هدایت را از دست می‌دهند و در واقع اعمال آنهاست که آنها را آن‌قدر از خدا دور کرده که حتی لیاقت هشدار ندارند، بلکه به عکس مستحق مجازات‌های سنگین‌اند.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنان
بی‌اندیشه‌ای که از او صادر می‌شود و در صفحه‌ صور تش،
آشکار می‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی و پر معنا را ابوعمشان جاحظ در کتاب المائة المختارة من کلامه عليه السلام پیش از سید رضی آورده است و بعد از سید رضی نیز قاضی قاضی در کتاب دستور معالم الحکم و همچنین گروه دیگری نیز در کتاب‌های خود آن را آورده‌اند. منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) از این کلمه حکمت‌آمیز در یکی از خطبه‌های خود به نفع خویش بهره‌برداری کرده است آنجا که می‌گوید: «مَعَشَرَ النَّاسِ لَا تُضْمِرُوا عَشَّ الْأَيْمَةِ فَإِنَّهُ مَنْ أَضْمَرَ ذَلِكَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى سَقَطَاتِ لِسَانِهِ، وَفَلَتَاتِ أَقْوَالِهِ، وَسَحْنَةِ وَجْهِهِ؛ ای مردم خیانت نسبت به پیشوایانتان را در دل پنهان نکنید، زیرا هر کس نیتی در دل داشته باشد خداوند آن را در سخنانی که از او صادر می‌شود و اشتباهات لفظی و صفحه‌ صورتش ظاهر خواهد ساخت.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز آن را لابه‌لای اندرزهای امام به فرزندگرامی اش امام حسن مجتبی عليه السلام آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۸۳).

شرح و تفسیر

برای همیشه پنهان نمی ماند

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه اش به یکی از اصول مهم روان شناسی اشاره کرده می فرماید: «هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در سخنان بی اندیشه ای که از او صادر می شود و در صفحه صورتش، آشکار می گردد»؛ (مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَائِتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ).

این نکته مسلم است که اعمال انسان بازتاب نیات، خواسته ها و سجایای اوست که به صورت طبیعی ظاهر می گردد؛ بخشی از آن اختیاری است مثل این که به هنگام ترسیدن از چیزی تصمیم به فرار می گیرد و بخش دیگری غیر اختیاری است که مثلاً در پریدن رنگ از صورت او احساس می شود یا به هنگام غضب صورتش بی اختیار برافروخته می گردد و گاه اندامش می لرزد و نیز عکس العمل هایی در افعال و اعمال خود ظاهر می سازد.

اما گاه می شود انسان چیزی در درون دارد که نمی خواهد آن را آشکار کند در این صورت سعی می کند دوگانگی در میان سخن و کردار خود با آنچه در درون دارد ایجاد کند این دوگانگی در آنجا که انسان هشیار و مراقب باشد ممکن است ظاهر نشود، اما به هنگام غفلت و عدم توجه، آنچه در درون است خود را در عمل یا سخن های نیندیشیده ظاهر می کند. به علاوه پنهان کردن بخش غیر

۱. «فَلَائِتَاتٍ» جمع «فَلَائْتَةٍ» به معنای کار یا سخنی است که بدون فکر از انسان صادر می شود.

اختیاری مانند آثاری که در چهره انسان نمایان می شود کار آسانی نیست. این پدیده قانونی در روان شناسی است که به وسیله آن بسیاری از مجرمان را به اعتراف وامی دارند و مطالبی را که اصرار بر اخفایش دارند آشکار می سازند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) این قانون مهم را در عبارتی کوتاه و بسیار پرمعنا در بالا بیان فرموده است.

در قرآن مجید درباره منافقان می خوانیم: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ آیا کسانی که در دل هایشان بیماری (نفاق) است گمان کردند خداوند کینه هایشان را آشکار نمی سازد * و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هرچند می توانی آنها را از طرز سخنانشان شناسایی کنی و خداوند اعمال شما را می داند.^۱

همان گونه که منافقان و مجرمان را می توان از سخنان ناسنجیده و اشتباه آلود یا از رنگ رخساره آنها شناخت، نیکوکاران و مؤمنان راستین را هم می توان از این طریق شناسایی کرد، لذا قرآن درباره یاران صدیق پیامبر می فرماید: «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^۲ این اثر سجده لازم نیست که حتماً به صورت پینه های پیشانی باشد، بلکه نورانیت درون سبب نورانیت برون می شود.

این اصل کلی نه تنها در کلمات حکما و اندیشمندان و روان شناسان آمده، بلکه در اشعار شعرا نیز بازتاب گسترده ای دارد. بسیاری از ادیبان عرب و عجم در این زمینه اشعاری سروده اند «ابن معتنز» شاعر عرب می گوید:

تَفَقَّدَ مَسَاقِطَ لَحْظِ الْمُرِيبِ فَإِنَّ الْعُيُونَ وَجُوهَ الْقُلُوبِ
وَطَالِعَ بِوَادِرِهِ فِي الْكَلَامِ فَإِنَّكَ تَجْنِي ثَمَارَ الْعُيُوبِ

۱. محمد، آیه ۲۹ و ۳۰.

۲. فتح، آیه ۲۹.

«از نگاه کردن مشکوک و خطرناک حال او را بشناس - زیرا چشم‌ها صورت
دل‌ها است.

و به سخنان نسنجیده‌اش دقت کن، زیرا این سخنان میوه‌های عیوب را
می‌چیند. (و در اختیار تو می‌گذارد)».

سعدی نیز در شعر معروفش می‌گوید:

گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون

پنهان نمی‌ماند که خون از آستانم می‌رود

در جای دیگر می‌گوید:

ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر

به کمند تو گرفتار و به دام تو اسیر

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست

رنگ رخساره نشان می‌دهد از سرّ ضمیر

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

امش بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ.

امام علیؑ فرمود:

با بیماری‌ات همراهی کن مادامی که با تو همراهی می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکمت‌آمیز را در کتاب خود نقل کرده‌اند مرحوم آمدی در غررالحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).
همچنین قطب الدین راوندی در کتاب الدعوات آن را ذکر کرده است و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با چند جمله مناسب آن در ضمن اندرزنامه امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ آمده ولی این کتاب مدرکی برای آن ذکر نکرده است.

شرح و تفسیر

مدارا کردن با بیماری

امام علیؑ در این گفتار حکمت آمیز خود به یک اصل مهم بهداشتی و درمانی اشاره می‌کند می‌فرماید: «با بیماری‌ات بساز مادامی که با تو همراهی می‌کند»؛ (امشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ).

اشاره به این‌که تا زمانی که بیماری فشار شدید نیاورده بگذار بدنت بدون نیاز طبیبان و دارو آن را دفع کند.

این مسئله شاید در آن روز که امام این را می‌فرمود روشن نبود؛ اما امروز روشن است که بدن خود دارای نیروی دفاعی است و هرگاه بیماری با استفاده از قدرت دفاعی بدن از بین برود هم زیان‌های دارو و درمان را ندارد و هم بدن را تقویت کرده و برای آینده بیمه می‌کند. البته هرگاه نیروی دفاعی بدن عاجز بماند باید با استفاده از طبیب و دارو به کمک او شتافت تا بیماری را دفع کند.

اضافه بر این بسیاری از بیماری‌ها دورانی دارد که با پایان دورانش خود به خود دفع می‌شود. از این گذشته انسان وقتی در مقابل بیماری تسلیم می‌شود و با مختصر ناراحتی در بستر می‌خوابد به خودش تلقین بیماری می‌کند، تلقین خود اثر تخریبی دارد. به عکس اگر برخیزد و کار روزانه خود را ادامه دهد عملاً تلقین سلامت کرده و در روح او بسیار مؤثر است.

این نکته امروز بر همه روشن است که هر دارو هرچند اثر درمانی داشته

باشد، زیانی نیز با خود همراه دارد. در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً وَلَيْسَ شَيْءٌ فِي الْبَدَنِ أَنْفَعَ مِنْ إِمْسَاكِ الْيَدِ إِلَّا عَمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ؛ هیچ دارویی نیست مگر این که دردی را تحریک می کند و هیچ چیز در بدن سودمندتر از امساک جز نسبت به چیزی که به آن نیاز دارد نیست».^۱

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «ادْفَعُوا مُعَالَجَةَ الْأَطِبَّاءِ مَا اندَفَعِ الْمُدَاوَاةُ عَنْكُمْ؛ از معالجه طبیبان پرهیز کنید تا زمانی که بیماری به شما فشار نیاورده است».^۲

این سخن به بیان دیگری نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که می فرماید: «لَا تَضْطَجِعْ مَا اسْتَطَعْتَ الْقِيَامَ مَعَ الْعِلَّةِ؛ تا زمانی که می توانی با داشتن بیماری سرپا باشی در بستر نخواب».^۳ و نظیر این روایت روایات دیگری نیز هست. تکرار می کنیم: مفهوم این سخنان این نیست که انسان با طبیب و دارو خود را معالجه نکند بلکه مفهومش آن است که در مراجعه به طبیب و استفاده از داروها - که معمولاً آثار زیان باری دارد - عجله ننماید.

بعضی از شارحان، برای این حدیث به جای این معنای طبی و درمانی مفهوم اخلاقی ذکر کرده اند و گفته اند: انسان باید در برابر حوادث و مشکلات و بیماری ها خویشتن دار باشد و تا می تواند با مشکلات بسازد و زبان به شکایت نگشاید که با روح رضا و تسلیم سازگار نیست.

ولی این معنا با ظاهر جمله و روایات مشابهی که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

۱. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۶۸، ح ۱۸.

۲. همان، ص ۶۳، ح ۴.

۳. همان، ج ۷۸، ص ۲۰۴، ح ۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ.

امام علیؑ فرمود:

برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این جمله حکمت‌آمیز را قبل از سید رضی مرحوم کلینی در کتاب روضة کافی آورده است (البته ما آن را در روضة کافی نیافتیم) و سبط بن جوزی (متوفای ۵۹۷) در کتاب تذکرة الخواص آن را با تفاوتی نقل کرده است به این صورت: «أفضل الزهد إخفاءه». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶).

در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۶، باب استحباب الزهد فی الدنيا، آن را با اضافه جمله‌های دیگری ذکر کرده و در بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۶، ح ۲۳ به نقل از روضة الواعظین این جمله حکمت‌آمیز، با جمله‌های دیگری ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند.

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۴۸).

شرح و تفسیر

برترین زهد

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه و گهربارش می فرماید: «برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است»؛ (أَفْضَلُ الزُّهْدِ اخْفَاءُ الزُّهْدِ).

این سخن اشاره به برنامه‌ای است که زاهدان ریایی در آن عصر و این عصر برای جلب قلوب مردم انتخاب می‌کردند؛ لباس‌های ساده و مندرس و گاه از کرباس و خانه‌ای محقر و طعامی بسیار ساده برای خود برمی‌گزیدند تا مردم به آنها اقبال کنند و گاه آنها را مستجاب الدعوه پندارند و از این طریق مقامی در اجتماع پیدا کنند و یا اموالی را پنهانی گرد می‌آوردند. بسیار می‌شد که زندگانی درونی و بیرونی آنها با هم بسیار متفاوت بود و با توجه به این‌که ریاکاری نوعی شرک و خودپرستی است آنها گرچه ظاهراً زاهد ولی در باطن مشرک بودند و گاه سرچشمه خطراتی برای جامعه می‌شدند.

زاهد واقعی آن کس نیست که به سراغ دنیا رفته، ولی چون آن را به چنگ نیاورده ناچار لباس زهد به خود پوشیده است. زاهد واقعی کسی است که دنیا به سراغش آمده و او آن را نپذیرفته و زندگی زاهدانه را بر نعیم دنیا ترجیح داده است. همان‌گونه که امیر مؤمنان علیؑ در خطبه ۳۲ از خطب نهج البلاغه می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤْلَةُ نَفْسِهِ وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعَةِ وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الرَّهَادَةِ وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي

مَرَّاحٌ وَلَا مَعْدَى؛ بعضی از آنها کسانی هستند که ناتوانی اشان آنها را از رسیدن به جاه و مقام بازداشته و دستشان از همه جا کوتاه شده آنگاه خود را به زیورقناعت آراسته و به لباس زاهدان زینت بخشیده‌اند در حالی که در هیچ زمان نه در شب و نه در روز در سلک زاهدان راستین نبوده‌اند».

بسیاری از بنیان‌گذاران مذاهب باطله نیز در سلک همین زاهدان ریایی بودند. به تعبیری دیگر: زاهد کسی است که وابسته به دنیا و اسیر آن نباشد نه آن‌کس که دستش از همه چیز تهی است. همان‌گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر زهد از آیه شریفه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۱ استفاده کرده است و می‌فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند سبحان می‌فرماید: بر گذشته تأسف نخورید و نسبت به آنچه به شما داده است دل‌بند و شاد نباشید».^۲

امام علیه السلام در روایت دیگری که در غررالحکم آمده تعبیر جالب دیگری دارد و می‌فرماید: «الزُّهْدُ أَقَلُّ مَا يُوجَدُ وَأَجَلُّ مَا يَعْهَدُ وَيَمْدَحُهُ الْكُلُّ وَيَشْرِكُهُ الْجُلُّ؛ زهد و پارسایی کمیاب‌ترین چیزها و ارزشمندترین آنهاست همگان آن را می‌ستایند ولی اکثر مردم به آن عمل نمی‌کنند».^۳

درباره اهمیت زهد و پارسایی و مراتب و درجات آن بحث مشروحی ذیل خطبه ۸۱ از همین کتاب آمده است.

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می‌دهیم: نخست این‌که اگر سؤال شود چگونه می‌توان زاهد بود و زهد را پنهان کرد در پاسخ می‌گوییم: شخص زاهد باید در مجامع مانند دیگران رفتار کند؛ مثلاً اگر سر سفره‌ای است که غذاهای

۱. حدید، آیه ۲۳.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۳۹.

۳. غررالحکم، ح ۶۰۵۴.

مختلف در آن است مقداری از هر کدام تناول کند نه این که همه غذاها را کنار بزند مثلاً به نان و پنیری قناعت نماید و از نظر لباس، لباس ساده معمولی بپوشد نه لباس غیر متعارف زاهدانه و به این ترتیب می تواند در باطن زاهد باشد و در ظاهر فردی معمولی.

نکته دیگر این که هر گاه زاهد به زهدش افتخار کند و آن را اظهار نماید در واقع زاهد نیست، چرا که دل بستگی به زهد و افتخار به آن و جلب نظر مردم از این طریق خود عین رغبت در دنیا و بر ضد زهد است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالِ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى.

امام علیؑ فرمود:

در حالی که تو به زندگی پشت می کنی و مرگ به تو روی می آورد ملاقات
(با یکدیگر) چه سریع خواهد بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را جمعی از دانشمندان در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله آمدی در غررالحکم، قاضی قضاعی در کتاب الدستور و ابن جوزی در تذکره. شایان توجه این‌که فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین این جمله را با آنچه در حکمت هجدهم آمده (نوزدهم طبق نوشته ما) با هم ذکر کرده و همه را جزء خطبه ۳۸ می‌داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰ و ۲۶).
در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله را مانند بسیاری از جملات دیگر جزء مجموعه نصایح علیؑ به امام مجتبی آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۲).

شرح و تفسیر

ملاقات سریع!

امام علیه السلام در این جمله حکمت‌آمیز در مورد سرعت گذشت عمر و فرارسیدن لحظات مرگ به همگان هشدار می‌دهد می‌فرماید: «در حالی که تو به زندگی پشت می‌کنی و مرگ به تو روی می‌آورد ملاقات (با یکدیگر) چه سریع خواهد بود!»؛ (إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى).

نکته مهمی در این سخن پر محتوای امام علیه السلام است که نخست همه انسان‌ها را در حال حرکت به سوی پایان عمر معرفی می‌کند و این یک واقعیت است. از لحظه‌ای که انسان متولد می‌شود و هر ساعتی که بر او می‌گذرد بخشی از سرمایه عمر او کاسته و هر نفسی که می‌زند یک گام به پایان زندگی نزدیک می‌گردد، زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و اگر هیچ مشکلی هم برای او پیش نیاید روزی پایان می‌پذیرد. درست مانند چراغی که ماده اشتعال‌زایش تدریجاً کم می‌شود و روزی تمام و سرانجام خاموش خواهد شد. این حرکت سریع بدون یک لحظه توقف ادامه دارد و به این ترتیب، از این سو همه انسان‌ها شتابان به سوی مرگ حرکت می‌کنند.

از سوی دیگر، پیوسته عوامل مرگ به سوی انسان در حرکت اند خواه این عوامل از طریق حوادث ناگهانی، زلزله‌ها، طوفان و سیلاب، تصادف‌ها و مانند آن باشد یا به صورت بیماری‌هایی که با گذشت عمر و ضعف و ناتوانی اعضا

خواه ناخواه دامان انسان را می‌گیرد و بدین ترتیب دو حرکت از دو سو رو به روی یکدیگر دائماً در حال انجامند از یکسو، انسان به سوی نقطه پایان زندگی و از آنسو، حوادث به سوی انسان در حرکت است و در چنین شرایطی ملاقات با یکدیگر سریع خواهد بود؛ مانند دو وسیله نقلیه‌ای که از دو طرف روبروی یکدیگر با سرعت در حرکت‌اند و چیزی نمی‌گذرد که به هم می‌رسند.

قرآن مجید خطاب به قوم یهود می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ بگو آن مرگی که (به پندار خود) از آن فرار می‌کنید به یقین با شما ملاقات خواهد کرد سپس به سوی کسی باز می‌گردید که از پنهان و آشکار باخبر است و شما را از آنچه انجام می‌دادید باخبر می‌سازد.^۱

در این زمینه روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام نقل شده است از جمله در همین کلمات قصار، امام علیه السلام (در کلمه ۷۴) فرموده است: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ نَفْسُ هَايَ انْسَانِ گام‌های او به سوی مرگ اوست».

در نامه ۲۷ از بخش نامه‌های امام علیه السلام خواندیم که می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ الزَّمْ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالْدُّنْيَا تُطْوَىٰ مِنْ خَلْفِكُمْ؛ شما رانده شدگان و تعقیب‌شدگان مرگ هستید (و صید شدگان به وسیله آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مرگ از سایه شما به شما همراه‌تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور نیست)».

هدف از تمام این هشدارها این است که زندگی دنیا غفلت‌زاست و هنگامی که انسان به آن سرگرم شود گاه همه چیز را فراموش می‌کند و چنان گام برمی‌دارد

که گویی زندگی دنیا ابدی است نه خبری از آخرت نه توشه‌ای برای آن سفر و نه اندوخته‌ای برای آن دیار تهیه می‌کند این هشدارها برای این است که انسان را تکانی دهد و از این خواب غفلت بیدار کند و پیش از آنکه فرصت‌ها از دست برود او را به تهیه‌ی زاد و توشه‌ی او دارد.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ.

امام علیؑ می فرماید:

(از مجازات الهی) برحذر باش، برحذر باش، به خدا سوگند آن قدر
پرده پوشی کرده، که گویی آمرزیده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این سخن حکمت آمیز را از امیر مؤمنان علیؑ نقل کرده اند جاحظ در کتاب مائة المختارة است و قبلا در ذیل حکمت شماره نوزده از فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین آوردیم که او این جمله و چند جمله دیگر را یکجا از امیر مؤمنان علیؑ نقل کرده است که نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷).
اضافه بر آنچه گفته شد در کتاب غرر الحکم، آمدی با بعضی از اضافات و در مناقب خوارزمی نیز ذکر شده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز را جزو خطبه ای نقل کرده که در زمانی که امیر مؤمنان علیؑ وارد کوفه شد آن را ایراد فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۶۲).

شرح و تفسیر

از پرده پوشی خداوند مغرور مباش

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه اش به همه معصیت کاران هشدار می دهد که از صبر الهی در مقابل معاصی شان مغرور نشوند. می فرماید: «(از مجازات الهی) برحذر باش برحذر باش، به خدا سوگند آن قدر پرده پوشی کرده که گویی آمرزیده است»؛ (الْحَذَرُ الْحَذَرُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرْتُ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ).

اشاره به این که یکی از صفات پروردگار، ستار العیوب بودن است. با رحمت و اسعه اش گناهان پنهانی بندگان را افشا نمی کند تا آبروی آنها در نزد دوست و دشمن ریخته نشود شاید بیدار شوند به سوی خدا باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند و دست بردارند. اما بسیار می شود که افراد از این لطف و رحمت الهی سوء استفاده می کنند و گمان دارند گناهی نکرده اند یا اگر گناهی مرتکب شده اند خداوند بدون توبه آنها را مشمول عفو خود قرار داده است. امام علیؑ در اینجا هشدار می دهد که از این لطف و عنایت الهی مغرور نشوید به خصوص این که ممکن است این از قبیل نعمت های استدراجی باشد یعنی خداوند گروهی از گنهکاران را لایق عفو و بخشش نمی بیند؛ آنها را به حال خود رها می کند تا مجازاتشان را به تأخیر بیندازد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و آنگاه به شدت آنها را گرفته و مجازات می کند.

در ضمن این سخن درسی است برای بندگان که آنها هم ستار العیوب باشند

و به محض اطلاع از گناهان پنهانی کسی، به افشاگری برنخیزند و آبرویش را نریزند و به او مجال اصلاح خویشتن و توبه دهند.

اضافه بر این کمتر کسی است که عیب و خطایی در پنهان نداشته باشد اگر باب افشاگری گشوده شود، همگان نسبت به یکدیگر بی اعتماد می شوند و سرمایه اصلی جامعه که اعتماد است از دست می رود.

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بخش اول

الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ. وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشُّوقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالْتِرَقُّبِ: فَمَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ. وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ. فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّما كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ. وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛ وَمَنْ حَلِمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً. وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَسَانِ الْفَاسِقِينَ: فَمَنْ أَمَرَ

بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ الْكَافِرِينَ؛
وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَمَنْ سَنَى الْفَاسِقِينَ وَغَضِبَ لِلَّهِ،
غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ترجمه

از امام علیه السلام درباره ایمان سؤال شد فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است: بر «صبر» و «یقین» و «عدالت» و «جهاد».

صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ بر اشتیاق، ترس، زهد و انتظار. آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک باشد از گناهان دوری می‌گزیند و کسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن‌کس که انتظار مر را می‌کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می‌گیرد.

یقین نیز بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت‌ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح). کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است.

عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن و حلم و بردباری راسخ. کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام، سیراب می‌گردد و آن‌کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد.

جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در

معرکه‌های نبرد، و دشمنی با فاسقان. آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (و منافقان) را به خاک مالیده و کسی که صادقانه در میدان‌های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد وظیفه خود را (در امر جهاد) انجام داده و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خداوند به خاطر او خشم و غضب می‌کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می‌نماید) و روز قیامت وی را خشنود می‌سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه، سند این گفتار مبسوط و حکیمانه امام علیه السلام را در ذیل کلمه حکمت‌آمیز ۲۶۶ آورده است، زیرا آن کلمه در واقع مقدمه‌ای است برای این بیان و در این‌که سؤال کننده چه کسی بوده که امام این جواب را بیان فرمود طبق گفته غزالی در احیاء العلوم، «عمار یاسر» و طبق نوشته کلینی در کافی «ابن الکواء» بود. (احتمال اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد). سپس می‌افزاید: این سخن به طور متواتر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعضی آن را به صورت مسند و بعضی به صورت مرسل آورده‌اند، سپس نام عده کثیری را ذکر می‌کند که قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند؛ مانند: مرحوم کلینی در اصول کافی، ابن شعبه حرّانی در تحف العقول، صدوق در خصال و جمعی دیگر. آن‌گاه می‌افزاید: گروهی نیز بعد از سید رضی آن را با تفاوت روشنی آورده‌اند که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند از جمله کتاب مناقب خوارزمی و کتاب دستور معالم الحکم را نام می‌برد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام مشروح حکمت‌آمیز را در لابه لای خطبه مشروح دیگری آورده است که با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ الْأُمُورَ بِعِلْمِهِ فِيهَا» آغاز می‌شود. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۸۰).

شرح و تفسیر

ارکان ایمان

امام علیه السلام در این کلام جامع، تفسیری برای ایمان ذکر کرده که در هیچ منبع دیگری به این گستردگی و وضوح دیده نمی‌شود؛ ایمان را فراتر از جنبه‌های عقیدتی، از جنبه‌های عملی و رفتاری نیز مورد توجه قرار داده است و تمام ریزه‌کاری‌ها و نکات دقیقی را که در تشکیل ایمان مؤثر است برشمرده است. نخست ایمان را بر چهار پایه و هر یک از پایه‌ها را بر چهار پایه دیگر استوار دانسته که مجموعاً شانزده اصل از اصول ایمان (عقیدتی و عملی) را تشکیل می‌دهد و به یقین اگر کسی بتواند این اصول شانزده‌گانه را در خود زنده کند در اوج قله ایمان قرار خواهد گرفت و چنین ایمانی است که می‌تواند دنیا را به سوی امنیت و آرامش و عدل و داد رهبری کند و انسان را به مقام قرب پروردگار و اوج افتخار انسانی برساند.

همان‌گونه که در ذیل این حدیث شریف خواهد آمد، امام برای کفر هم چهار ستون قائل شده است و همچنین برای شک و از کلام مرحوم سید رضی استفاده می‌شود که این حدیث شریف دارای ذیل قابل ملاحظه‌ای بوده که سید رضی آن را از بیم طولانی شدن سخن حذف کرده و مطابق آنچه بعضی نقل کرده‌اند امام علیه السلام در ذیل، پایه‌های نفاق را نیز مشروحاً بیان فرموده است.

همان‌گونه که در شرح مصدر این کلام حکمت‌آمیز آمد در این‌که سؤال‌کننده

از امام علیه السلام درباره حقیقت ایمان چه کسی بوده اختلاف است؛ بعضی آن را یکی از بهترین یاران آن حضرت یعنی «عمار یاسر» و بعضی آن را یکی از دشمنان سرسخت آن حضرت یعنی «ابن کواء» می دانند که احتمال اول به ذهن بسیار نزدیک تر است. ولی در هر حال در بعضی از روایات آمده که امام علیه السلام از دادن پاسخ شخصی به او امتناع ورزید و چون سؤال و جواب را بسیار مهم می دانست فرمود: برو فردا بیا تا در جمع اصحاب و یاران به تو پاسخ گویم، تا اگر تو فراموش کنی دیگری آن را حفظ کند، زیرا این گونه سخنان همچون مرکبی فراری است که یکی آن را نمی تواند بگیرد و دیگری آن را می گیرد.^۱

امام علیه السلام در آغاز، برای ایمان چهار ستون قائل می شود و در پاسخ سؤال پیش گفته می فرماید: «ایمان بر چهار پایه استوار است: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ علیه السلام: الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که این پایه های چهارگانه همان اصول چهارگانه اخلاق است که در مبانی اخلاق ارسطو آمده است، وی می گوید: اصول علم اخلاق چهار چیز است: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت. بسیاری از علمای اخلاق اسلامی نیز اخلاق اسلام را بر پایه آن تفسیر کرده اند.

آنها معتقدند که روح انسان دارای سه قوه است: قوه ادراک، جاذبه و دافعه؛ قوه ادراک حقایق را تشخیص می دهد و انسان را به تعالی علمی می رساند. قوه جاذبه، همان قوه جلب منافع است که از آن به قوه شهوت تعبیر می شود. البته نه فقط شهوت جنسی، بلکه هرگونه خواسته ای به معنای وسیع کلمه مراد است. قوه دافعه همان است که از آن به غضب تعبیر می کنند و حافظ دافع زیانها از انسان است.

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۷۶.

آنها بر این عقیده‌اند که این سه قوه دارای حد وسط و حد افراط و تفریط است، حد وسط آنها فضایل اخلاقی را تشکیل می‌دهد و منظور از «عدل» همان بهره‌گیری از حد وسط است، بنابراین هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک قرار گیرد و عدالت حاصل شود، اخلاق آدمی به کمال رسیده است.^۱ ولی تطبیق کلام امام بر تقسیم ارسطویی در اخلاق بعید به نظر می‌رسد، زیرا همان‌گونه که در شرح این چهار اصل خواهد آمد امام اموری را ذکر می‌کند که فراتر از آنهاست مثلاً صبر بر مصیبت را به زحمت می‌توان در مسئله شجاعت یا عفت جای داد و امر به معروف و نهی از منکر را به سختی می‌توان در این دو موضوع وارد دانست و همچنین موارد دیگری از شاخه‌هایی که امام برای این چهار اصل شمرده است، بنابراین سزاوار است ما آن را تحلیل و ارزیابی کنیم و سخن مستقلی درباره تفسیر ایمان و فضایل انسانی بدانیم که از سرچشمه قرآن و علم امام علیه السلام جوشیده است.

از آنجا که هدف امام علیه السلام در این پاسخ به سؤال، شرح و بیان ایمان از نظر اعتقاد قلبی و آثار لسانی و جنبه‌های عملی به طور کامل است برای هر یک از این پایه‌های چهارگانه، چهار شاخه بیان فرموده که در عمق حقیقت ایمان پیش رفته است.

پایه اول ایمان: صبر

می‌فرماید: «صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ اشتیاق، ترس، زهد و انتظار»؛ **«وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشُّوقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالتَّرَقُّبِ»**. «شوق» به معنای علاقه و اشتیاق به چیزی و «شفق» در اصل به معنای آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب است، سپس به ترس آمیخته با علاقه به کسی

۱. شرح بیشتر در این باره را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۹۹ به بعد مطالعه فرمائید.

یا چیزی به کار رفته است و «زهد» عدم وابستگی به دنیا و زخارف دنیاست و «ترقب» به هرگونه انتظار گفته می‌شود.

سپس به ریشه‌های هر یک از این چهار شاخه که از آن منشعب می‌شود پرداخته می‌فرماید: «آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک شد از گناهان دوری می‌گزیند و کسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن‌کس که انتظار مرگ را می‌کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می‌گیرد؛ (فَمَنْ أَشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنْ اِزْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ). «سلا» به معنای فراموش کردن چیزی است.

در واقع صبر و شکیبایی گاه در مقابل شهوت و در مسیر اطاعت خداست و گاه در مقام پرهیز از گناهان و گاه در مقابل مصائب و درد و رنج‌های دنیوی است و گاه در مقابل پایان عمر و مرگ.

برای این‌که انسان بتواند مواضع خود را در مقابل این امور چهارگانه روشن سازد باید متکی به عقاید صحیح گردد؛ عشق به بهشت و نعمت‌های بی‌پایانش او را از غلطیدن در شهوات سرکش دنیا حفظ می‌کند و این همان صبر بر طاعت است و ایمان به عذاب الهی در آخرت و خوف از دوزخ او را از گناهان باز می‌دارد، چرا که گویی آتش دوزخ را با چشم خود می‌بیند.

از آنجا که بی‌تابی در برابر مصائب به دلیل دلبستگی‌های دنیوی است آن‌کس که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد و از این دلبستگی‌ها و زهد مصیبت در برابر او کوچک می‌شود و صبر در برابر آن آسان می‌گردد.

امام علیه السلام علاوه بر سه شاخه معروف صبر شاخه چهارمی هم در اینجا بیان فرموده و آن صبری است که از انتظار مرگ ناشی می‌شود کسی که در هر لحظه

احتمال می‌دهد پرونده حیاتش بسته شود و پنجه مرگ گلویش را بفشارد، با سرعت به سوی کارهای خیر می‌دود تا در فرصت باقی‌مانده کفه عمل صالح خود را سنگین سازد و این نیاز به صبر و استقامت فراوان دارد.

از آنچه در بالا آمد روشن شد که امام تمام شاخه‌های چهارگانه صبر را مرتبط به اعتقادات قلبی می‌شمارد؛ اعتقاد به بهشت، دوزخ، به بی‌اعتباری دنیا و مرگ. توجه به این نکته نیز لازم است که چون ایمان دارای درجاتی است و مطابق بعضی از روایات، ده درجه دارد، صبر و شوق به بهشت و ترس از دوزخ و زهد در دنیا و انتظار مرگ نیز در افراد مختلف است؛ بعضی در اعلا درجه ایمان قرار دارند و این شاخه‌ها به طور کامل در باغستان روح آنها نمایان است و بعضی در ادنا درجه ایمانند و از هر کدام از این امور بهره کمی دارند.

پایه دوم ایمان: یقین

سپس امام علیه السلام از شاخه‌های یقین سخن می‌گوید و می‌فرماید: «یقین بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت‌ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح)»؛ «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ». ممکن است این چهار شاخه اشاره به چهار رشته از علوم انسانی باشد: نخست علوم تجربی است که از «تبصرة الفطنة» سرچشمه می‌گیرد و دوم علوم نظری است که از «تأویل الحکمه» به دست می‌آید سوم علوم نقلی است که از سنن نصیب انسان می‌شود و مایه عبرت اوست و چهارم علوم نقلی است که از سنن پیشینیان به دست می‌آید. هنگامی که انسان این چهار رشته علمی را پیگیری کند و از آنها بهره کافی ببرد به مقام یقین می‌رسد.

مثلاً درباره خدانشناسی نخست چشم باز کند و به خوبی آثار پروردگار را در

جهان هستی بیند سپس با اندیشه عمیق رابطه آن را با مبدأ آفرینش قادر و حکیم درک کند آن‌گاه از حوادث تاریخی عبرت بگیرد و خدا را از لابه‌لای آن بشناسد و پس از آن بر آنچه از پیشینان صالح و عالم به دست آمده مرور کند و علوم آنها را به علم خود بیفزاید تا یک خداشناس کامل گردد. همچنین در مورد خودسازی و عوامل تقرب به پروردگار.

آن‌گاه امام علیه السلام میوه‌های هر یک از این شاخه‌های چهارگانه را بیان می‌کند و می‌فرماید: «کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است»؛
 (فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفُطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَ مَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ).^۱

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که یک پایه مهم ایمان، بر یقین حاصل از علم استوار است؛ علمی که از مبدهای متعدد سرچشمه می‌گیرد و روح را سیراب می‌کند و اعتقاد انسان را به مبدأ و معاد محکم می‌سازد و آثارش در اخلاق و عمل ظاهر می‌گردد.

پایه سوم ایمان: عدل

سپس امام علیه السلام به سراغ شاخه‌های عدالت می‌رود و شاخه‌های این پایه مهم را

۱. از بسیاری از نسخه‌های این حدیث شریف استفاده می‌شود که در کلام مرحوم سید رضی سقط و حذفی وارد شده و صحیح آن چنین بوده است: «وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ عَرَفَ السُّنَّةَ وَمَنْ عَرَفَ السُّنَّةَ فَكَانَ مَا كَانَ مَعَ الْأَوَّلِينَ» که ترجمه آن چنین می‌شود: آن‌کس که درس عبرت بیاموزد بر سنت‌ها آگاهی پیدا می‌کند و کسی که سنت‌های پیشینان را فراگیرد (و از تجربیات آنها استفاده کند) گویا همیشه در میان آنها و با آنها بوده است. (کافی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱).

از جمله اموری که گواهی می‌دهد عبارت مرحوم سید رضی سقط و حذفی دارد این است که مطابق نقل او یقین سه شاخه پیدا می‌کند در حالی که تمام پایه‌های چهارگانه ایمان هر کدام دارای چهار شاخه است.

چنین شرح می‌دهد: «عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن و حلم و بردباری»؛ (وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَايِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجَلْمِ).

در واقع کسی که بخواهد حکم عادلانه‌ای کند نخست باید از قابلیت و استعداد شایسته‌ای در فهم موضوع برخوردار باشد تا هرگونه خطا در تشخیص موضوع موجب خطا در نتیجه حکم نشود. سپس آگاهی لازم را در ارتباط با حکم پیدا کند و آن را دقیقاً منطبق بر موضوع نماید، آن‌گاه حکم نهایی را به طور واضح و روشن و خالی از هرگونه ابهام بیان کند و در این مسیر، موانع را با حلم و بردباری برطرف سازد.

گرچه فهم به معنای مطلق دانستن و پی بردن به حقیقت است و با علم چندان تفاوتی ندارد؛ ولی چون در اینجا در مقابل علم قرار گرفته مناسب است که فهم ناظر به موضوع و علم ناظر به حکم باشد.

چه بسا ممکن است ارباب دعوا با سخنان خشن و حرکات ناموزون و اصرارهای بی‌جا، روح قاضی را آزرده سازند. حلم و بردباری راسخ او نباید اجازه دهد این‌گونه امور در روحش اثر بگذارد و کمترین تغییری در حکم ایجاد کند.

اینها اموری است که امام علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر درباره قضاوت، با اضافاتی به آن اشاره کرده می‌فرماید: «ثُمَّ اخْتَرْتُ لِحُكْمِ بَيْنِ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَخْصِرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَبَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخِصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشِفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأَوْلَيْكَ قَلِيلٌ؛ سپس از میان رعایای خود

برترین فرد را در نزد خود برای قضاوت در میان مردم برگزین. کسی که امور مختلف آنها را در تنگنا قرار ندهد و برخورد مخالفان و خصوم با یکدیگر او را به خشم و لجاجت و ندارد و در لغزش و اشتباهاتش پافشاری نکند و هنگامی که خطایش بر او روشن شود بازگشت به سوی حق بر او مشکل نباشد و نفس او به طمع تمایل نداشته باشد و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند و تا پایان پیش رود و در شبهات از همه محتاطتر باشد و در تمسک به حجت و دلیل از همه بیشتر پافشاری کند و با مراجعه مکرر اطراف دعوا کمتر خسته شود و در کشف حقایق امور شکیباتر باشد و به هنگام آشکار شدن حق در انشای حکم از همه قاطعتر باشد. او باید از کسانی باشد که ستایش فراوان، او را مغرور نسازد (و فریب ندهد) و مدح و ثنای بسیار او را به ثنا خوان و مدح کننده متمایل نکند و البته این گونه افراد کم اند».

البته این تفسیر را درباره جمله‌های فوق نمی‌توان از نظر دور داشت که این جمله‌ها تنها مربوط به مقام قضاوت نیست، بلکه ناظر به تمام قضاوت‌های اجتماعی و زندگی مادی و معنوی است همه جا باید برای تشخیص موضوع دقت کرد؛ همه جا باید دقیقاً احکام را بر موضوعات منطبق نمود؛ همه جا باید تصمیم قاطع و شفاف داشت و همه جا در برابر ناملايمات و خشونت نابخردان و نسبت‌های ناروای آنها حلم و بردباری نشان داد.

آن‌گاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری حکیمانه، آثار هر یک از این شاخه‌های چهارگانه عدالت را بیان می‌کند، می‌فرماید: «کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام، سیراب باز می‌گردد و آن‌کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد»؛ (فَمَنْ فِيهِمْ عَلِمَ غَوَرَ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ عَلِمَ غَوَرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛

وَمَنْ حَلَمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً.^۱

آری دقت در فهم، انسان را به ژرفای علم و دانش می‌رساند و آن‌کس که به ژرفای علم و دانش برسد احکام الهی را به خوبی درک می‌کند و هرکس احکام خدا را دقیقاً بداند هرگز گمراه نخواهد شد و کسانی که در مقابل نابخردان حلم و بردباری داشته باشند و به گفته قرآن: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ عداوت نسبت به قومی شما را مانع از اجرای عدالت نشود^۲ از حق و عدالت دور نخواهد شد و چنین انسانی قطعاً محبوب القلوب مردم است.

در روایات اسلامی درباره اهمیت حلم و بردباری و نقش آن در پیروزی انسان در زندگی روایات فراوانی وارد شده است از جمله در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود: «كَأَدَّ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا؛ آدم بردبار نزدیک است به مقام نبوت برسد».^۳

امیر مؤمنان علی عليه السلام می‌فرماید: «تَعَلَّمُوا الْحِلْمَ فَإِنَّ الْحِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَوَزِيرُهُ؛ حلم و بردباری را بیاموزید (و آن را تمرین کنید) زیرا دوست مؤمن و وزیر اوست».^۴

امام صادق عليه السلام نیز در صفات مؤمن می‌فرماید: «لَا يُرَىٰ فِي حِلْمِهِ نَقْصٌ وَلَا فِي رَأْيِهِ وَهْنٌ؛ نه در بردباری او کاستی است و نه در اندیشه‌اش سستی».^۵

۱. با توجه به این‌که امام شاخه‌های عدالت را چهار امر شمرده و بعد آثار یک یک آنها را بیان فرموده روشن می‌شود که عبارت مرحوم شریف رضی نیز سقط و حذفی دارد، چرا که فقط اثر سه شاخه در آن بیان شده و از یک شاخه دیگر خبری نیست در کتاب تمام نهج البلاغه به نقل از امالی شیخ طوسی و تحف العقول این جمله محذوف ذکر شده است و بعد از شرایع الحکم چنین آمده «وَمَنْ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ لَمْ يَضِلَّ» یعنی «کسی که از سرچشمه احکام سیراب گردد هرگز گمراه نمی‌شود».

۲. مائده، آیه ۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۰، ح ۶۱.

۴. همان، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۰.

۵. همان، ج ۶۴، ص ۲۹۵، ح ۱۸.

پایه چهارم ایمان: جهاد

سپس امام (علیه السلام) از چهارمین پایه ایمان یعنی جهاد دم می زند و برای آن مانند سه پایه گذشته چهار شاخه ذکر می کند و می فرماید: «جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه های نبرد، و دشمنی با فاسقان»؛ (وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَتَائِنِ الْفَاسِقِينَ).

در واقع امام جهاد را به معنای وسیع کلمه تفسیر فرموده نه تنها جهاد نظامی در میدان جنگ با دشمنان که نتیجه همه آنها عظمت اسلام و مسلمانان و دفع شر کافران و فاسقان و منافقان است و به تعبیر دیگر امام به هر چهار محور جهاد: جهاد با قلب، با زبان، با عمل و با اسلحه در میدان نبرد اشاره می کند که جهادی است فراگیر و شامل تمام مصداق ها.

آن گاه آثار هر یک از این شاخه های چهارگانه را به روشنی برمی شمرد و می فرماید: «آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته»؛ (فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ).

«و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (منافقان) را به خاک مالیده»؛ (وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ نُطُوفَ الْكَافِرِينَ).^۱

«و کسی که صادقانه در میدان های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد وظیفه خود را (در امر جهاد با دشمن) انجام داده است»؛ (وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ).

«و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خدا نیز به خاطر او خشم می کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می نماید و روز قیامت وی را خشنود می سازد)»؛ (وَمَنْ شَنَى الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

۱. در بسیاری از نسخ به جای «کافرین»، «منافقین» آمده است که با مسئله نهی از منکر تناسب بیشتری دارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ اساس شریعت و دین امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت در همان کتاب آمده است: «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ؛ امر به معروف برترین اعمال بندگان خداست».^۲

در روایت دیگری آمده است: «كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا مَرَّ بِجَمَاعَةٍ يَخْتَصِمُونَ لَا يَجُوزُهُمْ حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثًا اتَّقُوا اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ؛ امام صادق علیه السلام هنگامی که از کنار گروهی عبور می‌کرد که با یکدیگر در حال پرخاش بودند می‌ایستاد و با صدای بلند فریاد می‌زد: از خدا بترسید، از خدا بترسید، از خدا بترسید (تا شرمند شوند و دست از نزاع بردارند)».^۳

قرآن مجید صادقان را در سوره بقره آیه ۱۷۷ چنین معرفی می‌کند: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ نیکی (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید (و تمام در فکر تغییر قبله باشید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا ایمان داشته باشد... و در برابر مشکلات و بیماری‌ها و در میدان جنگ استقامت به خرج دهد. آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنها پرهیزگارانند».

تعبیر به «مواطن» ممکن است اشاره به میدان‌های نبرد باشد، همان‌طور که در قرآن مجید آمده است: «لَقَدْ نَصَرَ كُمْ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^۴ و ممکن است معنی گسترده‌ای داشته باشد که هرگونه مقابله با دشمنان را چه در میدان نبرد و چه در

۱. غررالحکم، ح ۷۶۳۹.

۲. همان، ح ۷۶۳۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۲.

۴. توبه، آیه ۲۵.

غیر آن شامل شود.

منظور از غضب برای خدا این است هنگامی که حدی از حدود الهی شکسته شود یا مظلومی گرفتار ظالمی گردد انسان خشمگین شود و به دفاع برخیزد. در حدیثی می خوانیم هنگامی که موسی علیه السلام از خداوند سؤال کرد: چه کسانی را روز قیامت که سایه ای جز سایه تو نیست در سایه عرش قرار می دهی؟ خداوند به او وحی فرمود و گروهی را برشمرد از جمله فرمود: «وَالَّذِينَ يَعْضُبُونَ لِمَحَارِمِي إِذَا اسْتُحِلَّتْ مِثْلَ النَّمْرِ إِذَا حَرِدَ؛ کسانی که به سبب حلال شمردن محارم الهی خشمگین می شوند همچون پلنگی که مجروح شده است».^۱

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است هنگامی که دو فرشته مأمور شدند شهری از معصیت کاران را زیر و رو کنند پیرمردی را دیدند که به دعا و تضرع در پیشگاه الهی مشغول است یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: مگر این پیرمرد دعا کننده را نمی بینی؟ بار دیگر از خدا کسب تکلیف کنیم خطاب آمد که بروید و دستور مرا انجام دهید و در بیان علت آن فرمود: «فَإِنَّ ذَا رَجُلٌ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ غَيْظًا لِي قَطُّ؛ این مردی است که هرگز چهره اش به دلیل خشم بر معصیتِ معصیت کاران دگرگون (و سرخ) نمی شد».^۲

منظور از جمله «عَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این است که اگر ستمی به او برود و حقی از او ضایع شود خداوند به سبب آن خشمگین می شود و اگر در دنیا جبران نکند در قیامت او را خشنود خواهد ساخت.

نکته

اصول موفقیت در کارها

آنچه امام علیه السلام در این بخش از سخنان پرمعنایش درباره ارکان ایمان

۱. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱، ح ۴۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۸.

و شاخه‌های آن بیان فرموده، علاوه بر این‌که راه رسیدن به ایمان کامل را برای تمام رهپویان این راه نشان داده، در واقع اصول موفقیت و پیشرفت برای هر کار است؛ خواه جنبه معنوی داشته باشد یا جنبه مادی. و آن اصول چنین است:

۱. علم و آگاهی کافی برای انجام آن کار.
 ۲. جهاد و تلاش و کوشش در راه رسیدن به مقصود.
 ۳. صبر و شکیبایی در برابر موانع راه و هر گونه کارشکنی از سوی مخالفان.
 ۴. غوطه‌ور نشدن در هوا و هوس‌ها و عدم وابستگی و ترک اسارت در چنگال آنها.
- حال اگر بر این ارکان چهارگانه اصول شانزده گانه نیز افزوده شود و نتایج هر یک به دقت مورد بررسی قرار گیرد برنامه کاملی را تشکیل می‌دهد که صراط مستقیم برای رسیدن به پیروزی‌هاست.

بخش دوم

وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنَازُعِ، وَ الزَّيْغِ، وَ الشَّقَاقِ: فَمَنْ
تَعَمَّقَ لَمْ يَنْبِ إِلَى الْحَقِّ؛ وَ مَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ؛ وَ مَنْ
زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَ سَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ؛
وَ مَنْ شَاقَّ وَ عُرَّتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَ أَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ.
وَ الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي، وَ الْهَوْلِ، وَ التَّرَدُّدِ، وَ الْإِسْتِسْلَامِ:
فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ؛ وَ مَنْ هَالَه مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى
عَقْبَيْهِ؛ وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَ طِنَّتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ؛ وَ مَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَاكَةِ
الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا.
قال الرَّضِيُّ: وَ بَعْدَ هَذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الْإِطَالَةِ وَ الْخُرُوجِ عَنِ الْغَرَضِ
الْمَقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ.

ترجمه

امام علیه السلام فرمود: کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان
کنجکاوی از اسرار) و ستیزه جویی و جدال، و انحراف از حق (به سبب هوا
و هوسها و تعصبها) و شقاق (و دشمنی با حق و لجاجت در برابر آن). آن
کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی‌گردد. آن کس

که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند و کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس‌ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوبی جلوه می‌کند و گرفتار مستی گمراهی می‌شود و آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می‌گردد و کارها بر او سخت و پیچیده می‌شود و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد.

شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر «مراء» (گفت و گوی بی حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) تردید (در تصمیم‌گیری)، و تسلیم (خودباختگی). آن کس که مراء و گفت و گوی بی حاصل را عادت خود قرار دهد ظلمت و تاریکی شب‌های شک او را به روشنایی روز یقین نمی‌رساند و آن کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز می‌گردد و آن کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می‌شود و کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد.

مرحوم سید رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: بعد از این کلام، سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطالۀ سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب، از آنها صرف نظر کردیم.^۱

۱. این بخش از کلام امام علیه السلام در کتاب کافی و خصال شیخ صدوق و تحف العقول به صورت کاملاً متفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است ذکر شده و بعید به نظر نمی‌رسد که مرحوم سید رضی تلخیص کاملی در اینجا انجام داده و به صورتی که در نهج البلاغه است در آورده و آنچه در نهج البلاغه آمده شباهت زیادی با متنی که در روضة الواعظین آمده است دارد.

شرح و تفسیر

ارکان کفر و شک

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نیز داد سخن را درباره تبیین پایه‌های کفر داده و می‌فرماید: «کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی از اسرار) و ستیزه‌جویی (جدال و مرء) و انحراف از حق (به سبب هوا و هوس‌ها و تعصب‌ها) و دشمنی با حق (به سبب لجاجت)»؛ (وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ: دَعَائِمَ عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنَازُعِ، وَ الزَّيْغِ، وَ الشَّقَاقِ).

امام در واقع موانع شناخت و عوامل انحراف از حق و حجاب‌هایی که در برابر فکر انسان قرار می‌گیرد و مانع از مشاهده حقایق می‌گردد را بیان فرموده، زیرا هر یک از عوامل چهارگانه بالا به تنهایی کافی است انسان را از معرفت حق باز دارد و در بیراهه‌ها سرگردان سازد تا چه رسد به این‌که چهار عامل جمع شود.

آن‌گاه در ادامه این سخن می‌فرماید: «آن‌کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی‌گردد»؛ (فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ). منظور از «تعمق» جستجوگری بیش از حد است مخصوصاً در اموری که رسیدن به کنه آن مشکل یا غیر ممکن است.

در روایات اسلامی آمده است که درباره ذات خدا فکر نکنید، بلکه در صفات و خلق او بیندیشید (زیرا ذات او نامتناهی از هر جهت است و فکر هیچ انسانی به کنه ذات او نمی‌رسد).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيرًا؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویند (و بیندیشید) و درباره ذات او سخن مگویند (و بیندیشید) زیرا بحث و گفت و گو در این‌باره چیزی جز بر حیرت

انسان نمی‌افزاید».^۱

چه بسیار افرادی که بر اثر این تفکر ممنوع در بیراهه گرفتار شده یا وجود خدا را انکار نموده‌اند و یا قائل به وحدت وجود (به معنای وحدت وجود) شده‌اند.

نیز در کلمات قصار (کلمه ۲۸۷) آمده است که وقتی از امام علیه السلام درباره قضا و قدر سؤال کردند فرمود: «وَسُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَسِرٌّ لِلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛ راه تاریکی است در آن پانهدید و دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و سرّ الهی است، برای پی بردن به آن خود را به زحمت نیفکنید».

البته در این‌گونه موارد به مقداری که از طریق وحی یا در کلمات معصومان علیهم السلام وارد شده، انسان می‌تواند وارد شود و بیش از آن نباید خود را گرفتار سازد. در روایتی از علی بن الحسین علیه السلام آمده است که درباره توحید از حضرتش سؤال کردند در پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ؛ خداوند متعال می‌دانست در آخر الزمان اقوامی می‌آیند که در مسائل (مربوط به ذات و صفات خدا) تعمق و دقت می‌کنند، از این رو سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید» تا (عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) را نازل فرمود. پس هرکس ماورای آن را بطلبد هلاک می‌شود».^۲ از این حدیث استفاده می‌شود که این آیات، حداکثر معرفت ممکن را به تشنه‌کامان می‌دهد.

تعمق و سؤال بیش از اندازه حتی در مورد تکالیف شرعی نیز مورد نهی واقع

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۹۱، ح ۳.

شده است؛ قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ»؛ از اموری سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را به زحمت می‌افکند و ناراحت می‌کند.^۱

می‌دانیم بنی‌اسرائیل در داستان معروف ذبح گاو که در اوایل سوره «بقره» آمده بر اثر کثرت سؤال و تعمق در بیان تکلیف، خود را به زحمت فوق‌العاده‌ای افکندند.

آن‌گاه امام درباره‌ی تنازع می‌فرماید: «آن‌کس که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند»؛ (وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ).

منظور از تنازع در اینجا همان جدال و نزاع در مباحث مختلف است که هرگاه ادامه یابد و هر یک از دو طرف بخواهند سخن خود را به کرسی بنشانند و نسبت به دیگری برتری‌جویی کنند تدریجاً حق در نظر آنها پنهان می‌شود و خودخواهی‌ها و برتری‌جویی‌ها مانع مشاهده‌ی حق می‌گردد و چه بسیار هیچ‌کدام در آغاز بحث به گفته‌ی خود چندان مؤمن نباشد؛ ولی با ادامه‌ی جدال و نزاع کم‌کم باور می‌کند که آنچه می‌گوید عین حق و سخن طرف مقابل عین باطل است.

حال هرگاه این جداع و نزاع در مسائلی مربوط به خداشناسی و سایر عقاید دینی صورت گیرد، سبب می‌شود که از راه راست منحرف گردد و گاه منجر به کفر گردد و گاه می‌شود که نسبت به عقاید اصیل شک و تردید به خود راه می‌دهد، زیرا هنگامی انسان می‌تواند در راه راست گام بگذارد که این‌گونه حجاب‌ها را از خود دور سازد و مخلصانه بیندیشد و به مصداق «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۲ به سرمنزل مقصود برسد.

۱. مائده، آیه ۱۰۱.

۲. عنکبوت، آیه ۶۹.

قرآن مجید می‌فرماید: «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ همانان که در آیات الهی بی‌آنکه برای آنها آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند بار می‌آورد، این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد.^۱

آن‌گاه امام درباره‌ی زیغ که از موانع معرفت و حجاب شناخت است و سبب شک و انحراف از حق می‌گردد می‌فرماید: «کسی که از راه حق منحرف شود (وبه دنبال هوس‌ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوب جلوه می‌کند و گرفتار مستی گمراهی می‌شود»؛ (وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ).

می‌دانیم هرگاه انسان از حق منحرف شود و در شهوات و هوا و هوس‌ها غوطه‌ور گردد تدریجاً به بدی‌ها خو می‌گیرد و بر اثر تمایلات باطنی، زشتی‌ها را زیبایی می‌پندارد و بر اثر فاصله گرفتن از خوبی‌ها، خوبی‌ها در نظر او زشت و ناپسند می‌شود و همان‌طور که امام علیه السلام فرموده در مستی گمراهی فرو می‌رود و چنین کسی ممکن است حتی در بدیهی‌ترین امور مانند وجود خدا که آثارش در تمام پهنه آفرینش نمایان است شک و تردید به خود راه دهد و حتی او را منکر شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْاِیَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.^۲

حدیث معروفی هم در کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و هم در سخنان علی علیه السلام

۱. غافر، آیه ۳۵.

۲. روم، آیه ۱۰.

که می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛ خطرناک ترین چیزی که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، زیرا پیروی از هوا انسان را از حق باز می دارد و آرزوهای دور و دراز سبب فراموشی آخرت می گردد»^۱ نیز اشاره به همین است.

به عکس، تقوا و پرهیزگاری سبب روشن بینی و به مقتضای «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۲ موجب درک حقایق می شود.

آن گاه امام علیه السلام از پیامدهای شقاق (دشمنی لجوجانه با حق) سخن می گوید و می فرماید: «آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می شود و کارها بر او سخت و پیچیده می گردد و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد»؛ (وَمَنْ شَاقَّ وَعُرْتُ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ).

با توجه به این که «وَعُرْتُ» از ماده «وَعَرَّ» به معنای زمین ناهموار و سنگلاخ است و این که «أَعْضَلَ» از ماده «عَضَلَ» به معنای مشکل شدن و ممنوع گشتن است روشن می شود که این گونه افراد در چه تنگنایی قرار می گیرند.

می دانیم یکی از موانع شناخت همان حجاب خطرناک لجاجت و دشمنی با حق است. این گونه افراد در پیمودن راه خداشناسی یا معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام به کسی می ماند که در سنگلاخ خطرناکی گرفتار شده و هرگز نمی تواند خود را به مقصد برساند. لجاجت به او اجازه نمی دهد که از پیش داوری های غلط و تعصب های بی جا دست بردارد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲. همچنین این حدیث در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۲. انفال، آیه ۲۹.

قرآن مجید از گروهی خبر می‌دهد که برای ایمان آوردن خود شرایط عجیب و غریبی قائل شدند و حتی با آن شرایط نیز تسلیم حق نگشتند: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که چشمه‌ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی * یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرها در لابلای آن به جریان اندازی * یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن‌چنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری * یا خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی، حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه نامه‌ای بر ما نازل کنی که آن‌را بخوانیم. بگو منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا؟!»^۱

به این ترتیب امام علیه السلام، کافران را گروهی محجوب از حق می‌شمرد و حجاب آنها را عمدتاً در چهار چیز خلاصه می‌کند: تعمق و کنجکاوای ناصواب، ستیزه‌جویی با حق، انحراف به سبب هواپرستی و عناد و لجاج و تعصب.

شاخه‌های شک

سپس امام علیه السلام به سراغ بیان شاخه‌های شک می‌رود و می‌فرماید: «شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر مرء (گفت و گوی بی‌حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) و تردید (در تصمیم‌گیری)، تسلیم (خودباختگی)»؛ «وَالشُّكُّ عَلَىٰ أَرْبَعٍ

۱. اسراء، آیه ۹۰-۹۳.

شُعْبٍ^۱: عَلَى التَّمَارِ، وَالْهَوْلِ، وَالتَّرْدُدِ، وَالْإِسْتِسْلَامِ).

در واقع کسانی که به حق نمی‌رسند و در کفر می‌مانند و غوطه‌ور می‌شوند دارای این ضعف‌ها هستند.

منظور از «مراء» گفت و گو کردن در چیزی است که شک و تردید در آن وجود دارد و به جایی نمی‌رسد در حالی که «جدال» به معنای گفت و گو کردن توأم با برتری‌جویی بر طرف مقابل است.

منظور از «هول» ترس و وحشت از روشن شدن حقایق و تصمیم‌گیری بر طبق آن است.

«تردد» اشاره به نوعی از وسواس است که به انسان اجازه نمی‌دهد حق را بشناسد و بر آن استوار بماند.

«استسلام» همان خودباختگی است که هر کس هر چه می‌گوید، در برابر آن تسلیم می‌شود و به همین دلیل نمی‌تواند حق را از میان آنها برگزیند و بر آن استوار بماند.

بدین ترتیب، امام علیه السلام سرچشمه‌های شک را در چهار چیز خلاصه می‌فرماید: عادت کردن به بحث و گفت و گوهای بی‌حاصل و آمیخته با لجاجت، ترس از جستجوگری و تحقیق، وسواس و دودلی، و تسلیم شدن در برابر شبهات و در حالت انفعالی فرو رفتن.

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح آثار هر کدام از این صفات سوء چهارگانه می‌پردازد و می‌فرماید: «آن‌کس که مراء و گفت و گوی بی‌حاصل را عادت خود قرار دهد

۱. نسخهٔ مرحوم سید رضی با بسیاری از نسخ دیگر این روایت که در کافی، تحف العقول و خصال، بحارالانوار و تمام نهج‌البلاغه آمده است تفاوت دارد؛ در آن نسخه‌ها «شک» به صورت یک امر مستقل ذکر نشده بلکه یکی از پایه‌ها و ارکان کفر ذکر شده و آن‌گاه به ذکر شاخه‌های آن پرداخته شده است در حالی که در نسخهٔ مرحوم سید رضی، شک در مقابل کفر و ایمان قرار گرفته که به نظر می‌رسد «اربع شعب» به معنای «اربع دعائم» بوده باشد.

ظلمت و تاریکی شبِ شک او را به روشنایی روزِ یقین نمی‌رساند؛ «فَمَنْ جَعَلَ
الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ».

زیرا این عادت زشت و شوم مانع از رسیدن به علم و یقین است و در واقع،
حجاب خطرناکی میان او و یقین ایجاد می‌کند و بارها کسانی را از نویسندگان یا
گویندگان که گرفتار این حالتند دیده‌ایم که عمر خود را به شک و تردید
گذرانده‌اند.

دربارهٔ دومین صفت ذمیمهٔ این‌گونه اشخاص می‌فرماید: «آن‌کس که از حقایق
پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز
می‌گردد؛ (وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ)».

انسان محقق، مخصوصاً در مسائل اعتقادی و آنچه مربوط به مبدأ و معاد
است باید حقایقی را که پیش روی او قرار دارد به رسمیت بشناسد و بدون ترس
و وحشت به جستجوگری برخیزد تا حرکت به پیش را آغاز کند و اگر در این
مورد کوتاهی کند عقب‌گرد خواهد کرد و آنچه را دارد نیز از دست می‌دهد.

دربارهٔ سومین مانع برطرف ساختن شک می‌فرماید: «آن‌کس که در تردید
و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری و سواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له
می‌شود؛ (وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ)».

«سَنَابِكُ» جمع «سُنْبُكُ» به معنای قسمت پیشین سم اسب است و از آنجایی
که اسب به هنگام شتاب، بیشتر در حرکت خود روی این قسمت تکیه می‌کند
این واژه را به هنگام شدت عمل به کار می‌برند و به این ترتیب امام علیه السلام و سواس
و دودلی بی‌جا را امری شیطانی شمرده که صاحب آن را به نابودی می‌کشاند
و این معنا را نیز در افراد و سواسی آزموده‌ایم که گاه آنها تا آخر عمرشان
نتوانسته‌اند دربارهٔ مسئلهٔ واضحی مثل خداپرستی تصمیم بگیرند و عقیده‌ای
اختیار کنند.

آن‌گاه امام علیه السلام درباره چهارمین رذیله اخلاقی این‌گونه افراد می‌فرماید: «کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد»؛ (وَمَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَاكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا).

می‌دانیم شیاطین جن و انس سعی دارند از طریق شبهه‌افکنی، افراد را در عقاید دینی خود به شک و تردید بکشانند. اگر انسان در مقابل آنها حالت تهاجم منطقی بگیرد بر آن شبهات غالب می‌شود و عقاید حق را می‌پذیرد؛ اما افراد ترسو و بزدل در حالت انفعالی قرار می‌گیرند و همچون پر کاهی که در مقابل تندباد قرار گیرد هر روز به سویی کشیده می‌شوند و نمی‌توانند عقیده حق را برگزینند.

مرحوم سیّد رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: «بعد از این کلام سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطاله سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب از آنها صرف نظر کردیم»؛ (قال الرضی: وَبَعْدَ هَذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الإِطَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنِ الْعَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ).

همان‌گونه که در آغاز این گفتار حکیمانه آوردیم در منابع دیگر، این حدیث با اضافات فراوانی نقل شده است.^۱

ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: بسیاری از عارفان اسلامی تعلیمات خود را از این سخن امام علیه السلام گرفته‌اند و در گفتار جمعی از آنها که می‌نگریم می‌بینیم که کلمات امام علیه السلام در این حدیث شریف مانند ستاره‌های پرنوری در سخنان آنان می‌درخشد.

در شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری می‌خوانیم که در کتاب التنبیه الکبری

۱. برای آگاهی بیشتر به کتاب کافی، ج ۲، ص ۵۰ و تحف العقول، ص ۱۶۲ و خصال، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۷۴ مراجعه فرمائید.

آمده است هنگامی که امام علیه السلام ایمان را در پاسخ سؤالی به این صورت جالب و جاذب و مشروح تفسیر فرمود به قدری در حاضران اثر گذاشت که مردی از آن میان برخاست و سر مبارک امام را بوسید.^۱

نکته

ارکان نفاق

در بخش دیگری از این روایت مهم که در کتاب کافی و بعضی منابع دیگر ذکر شده، ارکان نفاق و صفات منافقان مشروحاً آمده است و در آغاز آن می‌فرماید: «نفاق (نیز) بر چهار پایه استوار است: بر هوای نفس، سستی و تهاون، تعصب و طمع»؛ (وَالنَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الْهَوَى وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِيظَةِ وَالطَّمَعِ).

سپس برای هوا چهار شعبه: (بغی، عدوان، شهوت و طغیان) و برای سستی و تهاون چهار شعبه: (مغرور شدن، آرزوهای دور و دراز، ترس از غیر خدا و ممانده و سستی) و برای حفیظة (تعصب) چهار شعبه ذکر شده: «کبر، تفاخر، خودبزر بینی و عصیبت» و برای طمع نیز چهار شاخه آمده است: (شادی از زر و زیور دنیا)، خودباختگی، لجاجت و فزون‌طلبی).^۲

۱. شرح نهج البلاغة علامة شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

۲. برای توضیح بیشتر می‌توانید به مرآة العقول (شرح کافی)، ج ۱۱ مراجعه فرمائید.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ.

امام علیؑ فرمود:

انجام دهنده کار نیک از کارنیکش بهتر است و انجام دهنده کار بد از کار بدش بدتر.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است: جمعی از دانشمندانی که بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند آن را در کتاب خود - گاه با تغییراتی - آورده‌اند از جمله زمخشری در ربیع الأبرار در باب «الخير و الصلاح» و آمدی در غررالحکم در حرف فاء و از کسانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند و آن را در کتاب خود نقل کرده‌اند ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز به عنوان جزیی از خطبه «الوسیله» ذکر شده که در نهج البلاغه نیامده آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۷).

شرح و تفسیر

بہتر از خوب و بدتر از بد

امام علیؑ در این جملہ کوتاہ و پرمعنا می فرماید: «انجام دہندہ کار نیک از کارنیکش بہتر است و انجام دہندہ کار بد از کار بدش بدتر»؛ (فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ).

در اینکہ چگونہ فاعل خیر بہتر از فعل خود است و فاعل شر بدتر از فعل خود؛ وجوہی بہ نظر می رسد:

نخست اینکہ ہموارہ فاعل از فعل قوی تر است بہ ہمین دلیل اگر کار نیک باشد آن فاعل از کارش قوی تر و اگر کار بد باشد از کارش بدتر است.

دیگر اینکہ شخصی کہ کاری انجام می دہد غالباً دارای ملکہ آن است و آن ملکہ می تواند سرچشمہ کارہای فراوانی بشود، بنابراین اگر کسی را ببینیم کہ مثلاً یتیمی را نوازش می کند و دست افتادہ ای را می گیرد می دانیم کہ او دارای صفتی است درونی کہ می تواند سرچشمہ دہا و گاہ صدها و ہزاران از اینگونہ کارہا شود و بہ ہمین دلیل از کارش بہتر است.

سوم اینکہ کسانی کہ کار نیکی انجام می دہند بسیار می شود کہ آرزو دارند بہتر از آن را انجام دہند ولی امکانات آن در اختیارشان نیست و بہ تعبیر دیگر ہمتشان از آنچه انجام می دہند بسیار بالاتر است و گاہ بہ زبان جاری کردہ می گویند: افسوس کہ بیش از آن توان نداریم و اگر می توانستیم چنین و چنان

می‌کردیم. همین‌گونه، شروران بسیار می‌شود که دارای چنین باطنی هستند؛ یعنی اگر قدرت و توانی داشتند شرارت را به مرتبه بالاتری می‌رساندند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عملش بهتر است، زیرا کارهای خیری در دل دارد که نمی‌تواند آنها را انجام دهد و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کارهای بدی در سر دارد که توان آن را ندارد»^۱.

وجه چهارمی نیز بعضی برای این تفاوت ذکر کرده‌اند که هر کس کار خیری انجام می‌دهد معمولاً عوامل بازدارنده‌ای از جمله هوا و هوس‌ها را در دل دارد و در برابر آنها مقاومت می‌کند و آن عوامل را به عقب می‌راند و کار خیر را انجام می‌دهد به همین دلیل از کارش با ارزش‌تر است و به عکس کسی که کار بدی انجام می‌دهد نیز عوامل بازدارنده از قبیل فطرت الهی، اوامر و نواهی آسمانی در برابر اوست ولی پشت پا به همه آنها می‌زند و به سراغ شر می‌رود. به همین دلیل از عملش بدتر است.^۲

البته منافاتی میان این وجوه چهارگانه نیست و همه آن ممکن است در معنای حدیث جمع باشد.



۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۰.

۲. راه روشن، ج ۱، ص ۱۵۳.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كُنْ سَمَحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا، وَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقَتِّرًا.

امام علیؑ فرمود:

سخاوتمند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حساب‌گر باش
و سخت‌گیر مباش.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف کاف آورده است و از روایت فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضة الواعظین استفاده می‌شود که این جمله در ذیل حکمت شماره ۲ بوده است و این نشان می‌دهد از مصدری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).
در کتاب تمام نهج البلاغه آن را در لابه‌لای وصیت‌نامه مشروح امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۷).

شرح و تفسیر

افراط و تفریط ممنوع!

امام علیؑ در این سخن کوتاه و پرمعنا دعوت به اعتدال در بذل و بخشش‌های مالی می‌کند و می‌فرماید: «سَخَاوَتَمَنْد بَاش وَ دَر اَیْن رَاهِ اسْرَافِ مَکْن وَ دَر زَنْدَگِی حَسَابِ گَر بَاش وَ سَخْتِ گِیر مَبَاش»؛ «کُنْ سَمْحاً وَ لَا تَکُنْ مُبْذِراً، وَ کُنْ مُقَدِّراً وَ لَا تَکُنْ مُقْتَرّاً».

می‌دانیم بسیاری از علمای اخلاق اسلامی، تمام فضایل اخلاقی را حد وسط در میان افراط و تفریط می‌دانند. این مسئله هرچند عمومیت ندارد؛ ولی در مورد بسیاری از صفات از جمله فضیلت سخاوت صادق است که در میان دو صفت رذیله قرار گرفته: اسراف و تبذیر، و بخل و تقتیر.

مُبْذِرٌ از مادهٔ «تبذیر» از ریشهٔ «بذر» (بر وزن نذر) در اصل به معنای پاشیدن دانه است؛ ولی چون این واژه در مورد اموال به کار رود به کار کسانی اطلاق می‌شود که اموال خود را به صورت نادرست مصرف کرده و آن را حیف و میل می‌کنند. معادل آن در فارسی امروز ریخت و پاش است و تفاوت آن با اسراف این است که اسراف مصرف بی‌رویه و تبذیر اتلاف بی‌رویه است. البته این در صورتی است که این دو واژه در مقابل هم قرار گیرند؛ ولی هرگاه جداگانه استعمال شوند ممکن است مفهوم عامی داشته باشند.

«مُقْتَرٌّ» از مادهٔ «تقتیر» در اصل به معنای تنگ گرفتن است و هنگامی که در

مورد اموال به کار رود به معنای بخیل و خسیس بودن است. «مقدّر» از ماده تقدیر به معنای مدیریت صحیح اموال است که حد وسط در میان تبذیر و تقتیر است.

قرآن مجید درباره مبذّرین می‌فرماید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ*؛ حق خویشاوندان و مستمندان و واماندگان در راه را ادا کن و تبذیر مکن، چرا که تبذیر کنندگان برادران شیطانند».^۱

در جای دیگر درباره صفات والای بندگان برگزیده و عباد الرحمن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا*؛ آنها کسانی هستند که هنگامی که انفاق می‌کنند نه اسراف می‌کنند و نه بخل و سخت‌گیری دارند و در میان این دو، حد اعتدال را رعایت می‌کنند».^۲

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) با ذکر مثال روشن و جالبی این حد اعتدال بیان شده است. راوی می‌گوید: «فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصَىٰ وَقَبْضَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ هَذَا الْإِفْتَارُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرَخَىٰ كَفَّهُ كُلَّهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا الْإِسْرَافُ ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرَخَىٰ بَعْضَهَا وَأَمْسَكَ بَعْضَهَا وَقَالَ هَذَا الْقَوَامُ؛ امام مشتی از سنگریزه برداشت و محکم در دست خود گرفت سپس فرمود: بخل و اقتار که خداوند فرموده همین است. آن‌گاه مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن روی زمین ریخت و فرمود این اسراف است آن‌گاه مشت دیگری برداشت و آن را به طوری گشود که مقداری در کف دست باقی ماند و مقداری از لابه‌لای انگشتان فرو ریخت و فرمود این همان قوام است (که در قرآن مجید آمده است)».^۳

۱. اسراء، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. فرقان، آیه ۶۷.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱.

در شأن نزول آیه ۲۹ سوره «اسراء» نیز آمده است که شخص سائلی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای پیراهن کرد. پیامبر پیراهن خود را به او بخشید و همین امر سبب شد که آن روز نتواند برای نماز به مسجد برود. این جریان سبب شد که زبان منافقان باز گردد و بگویند محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی شده و نمازش را به فراموشی سپرده است. (ولی هنگامی که از جریان کار باخبر شدند شرمنده گشتند) آیه فوق نازل شد و به پیامبر چنین دستور داد: «وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ دست خود را بر گردن خویش زنجیر مکن (و انفاق و بخشش را ترک منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای که خانه نشین شوی و مورد سرزنش قرارگیری و از کار خود فرو مانی».

در اینجا این سؤال پیش می آید که تاکید در میانه روی در انفاق چگونه با ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویشتن) که در حالات بسیاری از پیشوایان آمده سازگار است مثل آنچه در شأن نزول سوره «دهر» و داستان مسکین و یتیم و اسیر آمده و به دنبال آن آیه شریفه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» نازل شد.

پاسخ این سؤال روشن است، مسئله اعتدال حکمی عام است و ایثار حکمی خاص که مربوط به موارد معینی است. به عبارت دیگر: اصل بر اعتدال در مسئله انفاق و ایثار یک استثناست. به علاوه، دستور به ایثار مربوط به جایی است که بخشش فراوان، نابسامانی فوق العاده ای در زندگی انسان ایجاد نکند و «ملوم» و «محسور» نگردد در غیر این صورت باید از دستور اعتدال پیروی کرد.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرَكَ الْمُنَى.

امام علیؑ فرمود:

برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌خوانیم: این گوهر گرانبها بخشی از خطبه‌ای است معروف به خطبه «وسیله» که بسیاری از علما قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند (هرچند این خطبه در نهج البلاغه نیامده است) از جمله: صاحب کتاب تحف العقول این خطبه را در کتاب خود نقل کرده و جمله مورد بحث عیناً در آن است و نیز مرحوم کلینی پیش از سید رضی آن را در روضه کافی آورده است و اما بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده‌اند که نیازی به ذکر نام آنها نمی‌بینم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).
 اضافه بر این مرحوم شیخ صدوق نیز آن را در کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۹ به علاوه عین این جمله در ادامه کلمات قصار در لابه‌لای جمله ۲۱۱ ذکر شده است.

شرح و تفسیر

برترین غنا

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پربارش درس بزرگی به همه طالبان غنا و بی‌نیازی می‌دهد، می‌فرماید: «برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست»؛
(أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى).

«مُنَى» جمع «أمنية» به معنای آرزو است و در این عبارت نورانی امام علیه السلام، منظور آرزوهای دور و دراز و دور از منطق عقل و شرع است. بدیهی است این‌گونه آرزوها غنا و بی‌نیازی را از انسان سلب می‌کند، زیرا از یک سو چون همه آنها به وسیله خود انسان دست نیافتنی است او را وادار به متوسل شدن به این و آن می‌کند و باید در مقابل هر انسانی خواه شریف باشد یا ضعیف، با ارزش باشد یا بی‌ارزش، دست حاجت دراز کند و این با غنا و بی‌نیازی هرگز سازگار نیست.

از سوی دیگر برای رسیدن به چنین آرزوهایی باید در مصرف کردن ثروت خود بخل ورزد و همه آن را ذخیره کند و عملاً زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد. از سوی سوم چنین کسی آرامش روح و فکر خود را باید برای رسیدن به این آرزوها هزینه کند. در روایتی در غررالحکم آمده است: «أَنْفَعُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى؛ سودمندترین دارو (ی اضطراب و نگرانی) ترک آرزوهای دور و دراز است».^۱

تمام این وابستگی‌ها زاینده آرزوهای دور و دراز است؛ هرگاه آن آرزوها از صفحه فکر انسان پاک شود، انسان به غنا و بی‌نیازی پرارزشی دست می‌یابد و به همین دلیل امام علیه السلام ترک این آرزوها را برترین و بهترین غنا شمرده است. در تعبیر دیگری که در حکمت ۳۷۱ آمده است امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا كَنْزَ أُغْنِي مِنَ الْقَنَاعَةِ؛ هیچ گنجی بی‌نیازکننده تر از قناعت نیست (همان قناعتی که نقطه مقابل آرزوهای طولانی محسوب می‌شود)».

امام هادی علیه السلام طبق روایتی که علامه مجلسی آن را از درة الباهرة نقل کرده است، فرمود: «الْغِنَى قِلَّةُ تَمَنِّيكَ وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ وَالْفَقْرُ شِرَّةُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ؛ غنا و توانگری آن است که دامنه آرزو را کم کنی و به آنچه خدا به تو داده است خرسند باشی و فقر آن است که نفس آدمی سیری ناپذیر و شدیداً (از رسیدن به همه آرزوها) نومید باشد».^۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در نسبت دادن کارهای بد به مردم شتاب کند، مردم (نیز)
نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف میم آورده است سپس می‌افزاید: رشید الدین وطواط (متوفای ۵۷۳) در الغرر و العرر علاوه بر جمله‌ای که مرحوم سید رضی نقل کرده این جمله را نیز افزوده است: «وَمَنْ تَتَّبَعَ مَسَاوِيَّ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ؛ کسی که از بدی‌ها و زشتی‌های مردم جستجو کند آبروی خود را به آنها بخشیده» همین مضمون با تفاوتی در کلمات امام زین العابدینؑ آمده است آنجا که فرمود: «مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ؛ کسی که عیوبی را که در مردم است (برای تحقیر) به آنها نسبت دهد، اموری را به او نسبت می‌دهند که در او نیست». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت‌آمیز به اضافه جملات دیگری در ضمن خطبه «الوسيله» که از جمله خطب امیرالمؤمنین است که در نهج البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰).

شرح و تفسیر

اثر نسبت‌های ناروا

امام علیؑ در این سخن پربار می‌فرماید: «کسی که در نسبت دادن اموری که مردم ناخوش دارند به آنها شتاب کند، مردم نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند؛ (مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ).

عیب‌جویی و ذکر عیوب مردم هرچند آشکار باشد کاری است بسیار ناپسند و اگر کسی نیت امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد نباید منکراتی را که از بعضی سر زده آشکارا و در ملاء عام بگوید، بلکه این‌گونه تذکرات باید خصوصی و مخفیانه باشد؛ ولی به هر حال از آنجا که مردم از گفتن عیوب و کارهای زشتشان به صورت آشکارا ناراحت می‌شوند و در مقام دفاع از خود بر می‌آیند یکی از طرق دفاع این است که گوینده را متهم به اموری می‌کنند که چه بسا واقعیت هم نداشته باشد تا از این طریق ارزش سخنان او را بکاهند و بگویند: فرد آلوده حق ندارد دیگران را به آلوده بودن متهم کند.

بنابراین اگر انسان بخواهد مردم احترام او را حفظ کنند و نسبت‌های ناروا به او ندهند و حتی عیوب پنهانی او را آشکار نسازند باید از تعبیراتی که سبب ناراحتی مردم می‌شود بپرهیزد و در یک کلمه، باید احترام مردم را حفظ کرد تا آنها احترام انسان را حفظ کنند و لذا در ذیل این جمله در خطبه «وسیله» آمده است: «وَمَنْ تَتَّبَعَ مَسَاوِيَّ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ. وَمَنْ سَعَى بِالتَّمِيمَةِ حَذِرَهُ

الْبَعِيدُ وَمَقْتَهُ الْقَرِيبُ؛ کسی که در جستجوی عیوب مردم باشد آبروی خود را به آنها بخشیده و کسی که سخن چینی کند افراد دور از او اجتناب می‌کنند و نزدیکانش او را دشمن می‌دارند.^۱

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در باب «تَتَّبِعُ عُيُوبَ النَّاسِ وَافْشَاءُهَا» روایت جالبی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ فَسَكَتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ فَأَسْكَتَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمُ النَّاسَ فَمَاتُوا وَلَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ وَكَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَا عُيُوبَ لَهُمْ فَتَكَلَّمُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ عُيُوبًا لَمْ يَرَأُوا يُعْرِفُونَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتُوا؛ در مدینه اقوامی دارای عیوبی بودند آنها از ذکر عیوب مردم سکوت کردند، خداوند هم مردم را از ذکر عیوب آنها ساکت کرد. آنها از دنیا رفتند در حالی که مردم آنها را از هرگونه عیب پاک می‌دانستند و (به عکس) در مدینه اقوام (دیگری) بودند که عیبی نداشتند ولی درباره عیوب مردم سخن گفتند خداوند برای آنها عیوبی آشکار ساخت که پیوسته به آن شناخته می‌شدند تا از دنیا رفتند.»^۲

در تواریخ داستان‌های بسیاری در این زمینه ذکر شده که بعضی از افراد جسور در مجلسی ابتدا به ساکن با فرد دیگری شوخی اهانت‌آمیزی کردند و آنها پاسخ کوبنده‌ای دادند که آبروی او را برد و گاه نام زشتی از این رهگذر بر او ماند از جمله در تاریخ آمده است که «مغیره بن اسود» (یکی از شعرای عرب) معروف به لقب «اقیشر» بود. او از این لقب سخت خشمگین می‌شد. (زیرا اقیشر به معنای کسی است که صورتش سرخ شده و پوست آن ریخته است) روزی یک نفر از قبیله «بنی عبس» او را صدا زد «یا اقیشر» او ناراحت شد و پس از چند لحظه سکوت، این شعر را درباره او انشا کرد:

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۳، ح ۴.

أَتَدْعُونِي الْأَقْبَشِرَ ذَاكَ اسْمِي وَأَدْعُوكَ ابْنَ مُطَفِّئَةِ السَّرَاجِ
تُنَاجِي خِدْنَهَا بِاللَّيْلِ سِرًّا وَرَبُّ النَّاسِ يَعْلَمُ مَا تُنَاجِي

«توبه من اقبشر می‌گویی آری این اسم من است ولی من به تو می‌گویم: «ابنِ مُطَفِّئَةِ السَّرَاجِ» یعنی فرزند زنی که چراغ را نیمه شب خاموش کرد، زیرا با دوست فاسقش شبانه آهسته سخن می‌گفت و خدا می‌داند چه سخنانی می‌گفت».^۱

از آن به بعد این لقب زشت بر آن مرد و فرزندانش باقی ماند. و نیز نقل شده مرد عربی نزد معاویه سخنی گفت که معاویه ناراحت شد. معاویه گفت: دروغ گفתי. مرد اعرابی گفت: به خدا سوگند دروغ‌گو کسی است که در لباس‌های توست. معاویه گفت: این جزای کسی است که در قضاوتش عجله می‌کند.

ابن ابی‌الحدید از کامل مبرد نقل می‌کند: هنگامی که «قتیبه بن مسلم» سمرقند را فتح کرد اثاث و وسایلی در کاخ‌های آنجا دید که امثال آن دیده نشده بود تصمیم گرفت بار عام دهد و مردم بیایند و موفقیت‌هایی را که نصیب او شده بینند. مردم از هر سو به آنجا آمدند و به ترتیب مقاماتشان در آن مجلس نشستند. از جمله پیرمردی بود به نام «حُضَيْن». هنگامی که وارد شد برادر قتیبه گفت به من اجازه بده سخن درشتی به او بگویم. قتیبه گفت: این کار را نکن او جواب‌های تند و بدی می‌دهد. برادر قتیبه اصرار کرد و رو به حُضَيْن کرد و گفت: ای ابو‌ساسان آیا از در وارد شدی یا از دیوار؟ حُضَيْن گفت: آری (من از در وارد شدم زیرا) عمویت (اشاره به خودش کرد) سنش بیش از آن است که بتواند از دیوار وارد شود (و این اشاره به عمل زشتی بود که برادر قتیبه قبلاً انجام داده بود و از دیوار خانه زنی بالا رفته بود و به او تجاوز کرده بود).^۲

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۵۲.

امثال این داستان‌ها فراوان است و همه گواهی است بر آنچه امام علیه السلام بیان فرموده که هرگاه کسی به مردم چیزی بگوید که ناخوش دارند آنها نیز به او نسبت‌های ناروا می‌دهند (یا اعمال زشت مخفیانه آنها را آشکار می‌کنند).
